

سروش
انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
Soroush Press
Tehran 2002

Popular Songs of the Inhabitants of the Southern Coast of the Caspian Sea

Alexandre E. Khodzko
Translated into Persian by Ja'far Khomami Zadeh



الکساندر خودزکو
ترجمه
جعفر خمایی زاده
ترانه‌های مردم
ساکنان کرانه‌های جنوبی
دریای خزر





ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

www.tandis.de
تندیس

www.tandis.de

تندیس

ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

الکساندر خودزکو

ترجمهٔ جعفر خمami زاده

سروش

تهران ۱۳۸۱

خودزکو، الکساندر، ۱۸۰۴-۱۸۹۱. Khodzko, Alexandre
ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر / الکساندر خودزکو؛ ترجمه
جعفر خمایی‌زاده، تهران: سروش (انتشارات صداوسیما)، ۱۳۸۱.
[۱۶۲] ص: جدول.

ISBN 964-435-737-x: ۸۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان به انگلیسی:

Popular Songs of the Inhabitants of the Southern Coast of the
Caspian Sea.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. موسیقی محلی ایرانی - مازندران. ۲. موسیقی محلی ایرانی - گیلان. ۳. شعر
مازندرانی. ۴. شعر گیلکی. الف. خمایی‌زاده، جعفر، مترجم. ب. صدا و سیما جمهوری
اسلامی ایران. انتشارات سروش، ج. عنوان.

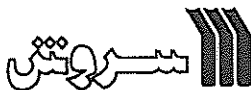
۷۸۹/۹۲

۴۹ خ/ ۱۸۲۰ M

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران

۸۱-۱۰۴۲۸ م



انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

تهران، خیابان استاد شهید مطهری، تقاطع خیابان شهید دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم

مرکز بخش: مجتمع فرهنگی سروش، معاونت بازرگانی، ۶۴۰۴۲۵۵

عنوان: ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

نویسنده: الکساندر خودزکو

مترجم: جعفر خمایی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۸۱

این کتاب در دوهزار نسخه در چاپخانه انتشارات سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

ISBN: 964 - 435 - 737 - X

شابک: X - ۷۳۷ - ۴۳۵ - ۹۶۴

فهرست

۱	زندگینامه نویسنده
۵	مقدمه مترجم
۱۱	یادداشت نویسنده
۱۵	مقدمه
۳۳	آوانویسی
۳۷	نوروزیها
۱۰۱	ترانه‌های محلی لاهیجان
۱۰۳	ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار
۱۱۱	ترانه‌های تالشی
۱۲۱	ترانه‌های مازندرانی
۱۳۵	واژه‌نامه گویش گیلکی
۱۵۷	واژه‌نامه گویش مازندرانی

www.tandis.de

تندیس

زندگینامه نویسنده

الکساندر خودزکو از خانواده‌ای لهستانی بود. رده پای خانواده او را در سالهای پایانی سده سیزدهم میلادی، در لیتوانی، می‌توان دید. اعضای این خانواده ابتدا بوریکو^۱ نامیده می‌شدند.

بوریکوها در دوران سلطنت گراندوک لوتوور^۲ (۱۲۳۷-۱۲۹۲) به شهرت و افتخار رسیدند. در ۱۲۹۴ هنگام پادشاهی ویتنس^۳، یکی از افراد خانواده بوریکو، در جنگی که با شوالیه‌های توتونیک^۴ در گرفته بود، جان گراندوک را از مرگی حتمی نجات داد. او نیز به منظور حق‌شناسی، به او لقب "خودزکو" را داد. از آن زمان، اعقاب این خانواده نیز، همین نام را بر خود نهادند.

در میان این خانواده، افراد مشهوری به ظهور رسیدند که تنها به چند نفر از آنها اشاره می‌شود:

- ایگناس خودزکو^۵ (۱۷۴۰-۱۷۹۲) که به فرقه مذهبی ژزوبیت‌ها پیوست و پس از اینکه این آیین از میان برداشته شد، به مدیریت کالجهای زودزیک^۶ و شانوان^۷ در

1- Boreyko

2- Lutuwer

3- Witenes

4- Toutonique

5- Ignace Khodzko

6- Zodzizki

7- Chanoin

اسمولنسک منصوب شد. از او اثری با نام افسانه فدر^۱ و متنها و ترجمه‌هایی لهستانی و فرانسوی به جا مانده است.

- ژان خودزکو، برادر ایگناس خودزکو (۱۷۷۷-۱۸۵۱) که در حکومت مینسک^۲، به منصب اداری رسید. هنگام نفوذ فرانسه به لیتوانی تحت اشغال روس‌ها، ژان خودزکو فرصت آتش‌زدن لیتوانی را به روس‌ها نداد. در همین دوره او نمایشنامه‌ای به نظم، با نام گذرگاه نیمن^۳ یا لیتوانی آزادشده^۴ نوشت. این نمایشنامه در تمام تئاترهای لهستان به نمایش گذاشته شد.

- الکساندر ادموند خودزکو^۵ فرزند ژان خودزکو در ۱۸۰۶ در کرزویویچ^۶ به دنیا آمد. او زبانهای شرقی را در شهر ویلنا^۷ آموخت. از ۱۸۲۹ تا ۱۸۴۱ مقام مترجمی و کنسولی روسیه در ایران را به عهده گرفت. در همین اوان، به اروپا بازگشت و پس از مدتی برای اقامت به فرانسه رفت. در ۱۸۵۹ آموزش زبان و ادبیات اسلاو در کولژ دوفرانس^۸ به وی محول شد. آثاری که از او به جا مانده است، عبارت‌اند از:

۱- اشعار لهستانی (سن پترزبورگ، ۱۸۳۰)^۹

۲- نمونه‌هایی از ترانه‌های عامیانه ایران (لندن، ۱۸۴۲)^{۱۰}

۳- پرورش کرم ابریشم در ایران (پاریس، ۱۸۴۳)^{۱۱}

۴- تئاتر در ایران (پاریس، ۱۸۴۵)^{۱۲}

1- Fable de phedre

2- Minsk

3- Passage de Niéméne

4- Lituanie delivree

۵- Alexandre Edmond chodzko در کتاب «نمایش ایرانی، برگزیده تعزیه‌ها»

الکساندر، ب. خودزکو آمده است که با نوشته‌گراند لاروس مغایر است.

6- Krezywicze

7- Wilna

8- Collège de France

9- Poésies polonaises (saint petersbourg, 1830).

10- Specimens of the popular poetry of persia (London, 1842).

11- De l'Éleve de vers a soie en perse (Paris, 1842).

12- Le Théâtre en perse (Paris, 1845).

- ۵- گیلان یا سرزمین باطلاقیهای خزر (پاریس، ۱۸۵۱)^۱
- ۶- سیاحت در دریای خزر (پاریس، ۱۸۵۱)^۲
- ۷- خراسان و قهرمانان ملی آن (پاریس، ۱۸۵۲)^۳
- ۸- دساتیر، برگرفته از کتابهای مذهبی مهابادی‌ها (پاریس، ۱۸۵۲)^۴
- ۹- دستور زبان فارسی با قواعد ایرانی امروزی، همراه با نسخه دومی برای کمک به نحوه نگارش، و نمونه نگارش نامه‌های سیاسی و خصوصی (پاریس، ۱۸۵۲)^۵
- ۱۰- راهنمای ترکی، شامل واژگان و عبارتهای بسیار لازم برای حرف‌زدن (پاریس، ۱۸۵۴)^۶
- ۱۱- فهرست نمایش در ایران (پاریس، ۱۸۵۶)^۷
- ۱۲- عشق یک فرشته، برگرفته از ایرانی (چاپ شده در پاورقی نشریه *Moniteur universel de France* ۱۸۵۶)^۸
- ۱۳- نویسنده ایرانی (پاریس، ۱۸۵۷)^۹
- ۱۴- چاپ سنگی در ایران (پاریس، ۱۸۵۷)^{۱۰}
- ۱۵- مطالعه زبان‌شناسی درباره زبان کردی به گویش سلیمانیه، دستور زبان و نحوه

-
- 1- Guilan, ou les Marais Caspiennes (Paris, 1851).
 - 2- Excursion aux pyles caspiennes (Paris, 1851).
 - 3- Le Khorasan et son héros populaire (Paris, 1852).
 - 4- Le Desatir ou extraits des livres sacerés des Mahabadiens (Paris, 1852).
 - 5- Grammaire persan ou principes de l'iranien moderne aceompagnés de fac-simile pour servir de modeles d'écriture et de style de la correspondance diplomatique et familiere (Paris, 1852).
 - 6- Le Drogman turc, Donnant les mots et les phrases lesplus-nécecessaires pour la conversation. (Paris, 1854).
 - 7- Repertoire du theatre persan (Paris, 1856).
 - 8- L'amour d'une fée (1856).
 - 9- le Redacteur iranien (Paris, 1857).
 - 10- De la lithographie en perse (Paris, 1857).

تلفظ (پاریس، ۱۸۵۷)^۱

۱۶- افسانه‌های اسلاوی سدهٔ میانه (۱۱۶۰-۱۲۳۷) زندگانی سن سیمون^۲ و سن سبا^۳ اثر نمانیا^۴ ترجمه از اسلاوی باستان با مقابله با متن (پاریس، ۱۸۵۸)^۵

۱۷- داستانهای روستاییان و شبانان اسلاو، برگردان فرانسه از مأخذی هندی (پاریس، ۱۸۶۴)^۶

۱۸- ترانه‌های عامیانهٔ اسلاو (پاریس، ۱۸۶۵)^۷

۱۹- دستور زبان اسلاو باستانی، پیوسته با متن اسلاو باستان (پاریس، ۱۸۶۹)^۸

۲۰- فرهنگ کامل انگلیسی به لهستانی و لهستانی به انگلیسی همراه با دستور زبان (پاریس، ۱۸۷۴)^۹

۲۱- مطالعات بلغاری (پاریس، ۱۸۷۵)^{۱۰}

۲۲- تئاتر ایرانی، برگردان از متن اصلی برای نخستین بار، همراه با مقدمه (پاریس، ۱۸۷۸)^{۱۱}

۲۳- ترانه‌های تاریخی عامیانه اوکراین، برگردان اول از متنهای اسلاوی (پاریس، ۱۸۷۰)^{۱۲}

1- Etudes philologiques sur la langue Kurd (Paris, 1857).

2- Saint simon

3- Saint sabba

4- Némania

5- Légendes slaves du moyen âge «1169-1273» (Paris. 1858).

6- Contes des paysans et des pâtres slaves (Paris. 1864).

7- Chanrts populaires slaves (Paris, 1865).

8- Grammaire paleoslave (Paris 1869).

9- A Complete Dictionary English and polish and polish and English (Paris, 1874).

10- Etudes Bulgares (Paris. 1874).

11- Théâtre persan (Paris. 1878).

12- La chanson historique des populations de l'ukrain (Paris. 1878).

مقدمه مترجم

ادبیات مردمی کهن‌ترین دستاورد اندیشه‌ها و احساس انسانهایی است که به گونه‌ای دلنشین، به دست شیفتگانش رسید، به دل آنها راه یافت، سینه به سینه به نسلها و روزگاران بعد واگذار و دست‌مایه قصه‌هایی شد که گاه غم و اندوهی بر دل می‌نشانند و گاه به شادی و نشاط می‌انجامید. از آن نوع قصه‌هایی که کنار گهواره‌ها در گوش جگرگوشه‌ها خوانده می‌شد و کم‌کم آنان را به خوابی شیرین و دلچسب فرو می‌برد.

در عمق این قصه‌ها که بر باور مردم نشسته، حقیقتی انکارناپذیر نهفته است که به آنها کمک می‌کند تا به دور از هرگونه رنگی ناباب، پا به پای زمان پیش بروند. این قصه‌ها مونس محفلهای ادبی و رونق‌بخش کار قصه‌گویان پای گهواره‌ها، و داستان‌سرایان سگوی قهوه‌خانه‌هاست. از این رو، رمز جاودانگی این قصه‌ها را باید در راستی و حقیقت آنها جست‌وجو کرد.

این نوع ادبیات، بویژه ترانه‌های عامیانه که سرایندگان آن بیشتر مردمی گمنام و بی‌سواد بوده‌اند، حاصل درک افراد از زندگی و رخدادهای آن بود و بدین سبب، بعدها منبع الهام برای مردم شد، و می‌بینیم با میراث‌گرانیهایی که برای ما نهادند، توانستند پایه‌گذار ادبیات و هنرهای زیبا شوند.

از درون این ترانه‌ها که گویای درد و رنج و شادی و سرمستی دورانی از تاریخ

سرزمین ماست، بروشنی به احساسات مردم آن دوران و نحوه برخوردشان با رویدادهای تاریخی روزگارشان پی می‌بریم. اندیشه و تفکر درباره اصل و ریشه پیدایش این قصه‌ها یا ترانه‌ها، می‌تواند رازگشای بسیاری از وقایع تاریخی، و زمان بروز برخوردها و خونریزیها یا پیوندها و دوستیها باشد.

اما به هر تقدیر باید دید که سرنخ پیداشدن چنین ترانه‌هایی را در چه زمانی و کجا می‌توان سراغ گرفت؟ بیشتر اوقات در برخی کشورها که به سبب دوری و فاصله زیادشان از هم، هیچ‌گونه وسیله ارتباطی میان مردم آنها وجود ندارد، ترانه‌ها و اشعار عامیانه‌ای به چشم می‌خورد که از حیث مضمون و آهنگ همانند هستند. با توجه به این مورد و نیز وجود مشابهت در پاره‌ای از عادات جامعه‌های دور از هم، چنین تصور کرده‌اند که ترکیب نخستین این ترانه‌ها و قصه‌ها و اعتقادات بشر، مربوط به زمانی است که خانواده‌های مختلف این جامعه‌ها با هم می‌زیستند و هنوز از هم جدا نشده بودند.^۱

ترانه‌هایی از این دست، واقعی‌تر و مردمی‌تر از تاریخ می‌توانند ذوق، افکار، عقاید و روحیات مردم را نشان دهند و بنا به نوشته دانشمند متفکر، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چون به قدر تاریخ دستخوش غرض‌ورزیهای مورخان نشده‌اند، باید آنها را به‌مانند حکایتی از واقعیت‌های زمانشان پنداشت، و چون از دخل و تصرف صاحبان قلم و اندیشه‌های گوناگون هم مصون مانده‌اند می‌توانند به طبیعت و حقیقت بسیار نزدیکتر باشند.

ترانه‌هایی که الکساندر خودزکو، با کوششی شایسته و تحسین‌برانگیز گرد آورده، در واقع شکل خاصی از ادبیات مردمی است. این ترانه‌ها بازگوکننده سرگذشتها و آرزوهاست. ترانه‌هایی چون لولو^۲ حیا و عفت راستین زنان شالیکار را نشان می‌دهد یا ترانه‌هایی که سستی و بی‌حالی را مردود می‌شمارد و شجاعت و دلیری را تحسین و

۱- صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده، گردآورنده حسن قائمیان، ص ۴۹۹.

تلقین می‌کند.

کتاب الکساندر خودزکو با نام ترانه‌های مشهور (یا محبوب) ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر^۱ در ۱۸۴۲ تألیف و در ۱۸۷۸ در پاریس منتشر شد. این کتاب را دوست دانشورم، آقای مهندس محمد باقری، مدیر گروه تاریخ علم بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، که در زمره پژوهشگران شایسته جای دارند، به من شناساند. کتاب ۵۹۲ صفحه و شامل بخشهای زیر است:

صفحه	موضوع
vii	۱- پیشگفتار
۳	۲- مدخلی به کوراوغلو
۱۷-۳۴۴	۳- ماجراهای کوراوغلو
۳۴۷	۴- ترانه‌های محلی تاتارهای آستاراخان
۳۷۲	۵- سه ترانه از مردم کالموک (تاتارهای ولگا، م.)
۳۷۹	۶- ترانه‌های ترکمنی
۴۰۱	۷- ترانه‌های ترکهای ایران
۴۰۱	۸- ترانه‌های ایرانی
۴۵۳	۹- ترانه‌های گیلانی و غیره
۵۰۴	۱۰- ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار
۵۰۶	۱۱- ترانه‌های تالشی
۵۱۰	۱۲- ترانه‌های مازندرانی
۵۲۱	۱۳- نمونه‌هایی از ترانه‌ها (با نوشته فارسی)
۵۸۳	۱۴- نه قطعه نت مربوط به آهنگ موسیقی ترانه‌ها که برای پیانو تنظیم شده است

1- Popular songs of the inhabitants of the southern coast of the Caspian sea

از این کتاب بخشهای ۹ تا ۱۳ برای برگرداندن به فارسی انتخاب شد که شامل ۱۷۱ ترانه گیلکی، یک ترانه لاهیجانی، ۸ ترانه رودباری، پانزده ترانه تالشی و ۱۷ ترانه مازندرانی است که از میان آنها، ۴۷ ترانه گیلکی، یک ترانه لاهیجانی و ۱۷ ترانه مازندرانی علاوه بر بودن در متن انگلیسی، به‌طور جداگانه با خط فارسی به‌گوش محلی نیز نوشته شده‌اند.

تمام ترانه‌های موجود در متن انگلیسی به فارسی برگردانده شد و برای یافتن اطمینان خاطر از اینکه ممکن است بعضی از آنها هنوز هم در برخی از شهرها یا روستاهای گیلان شنیده شوند برگردان فارسی آنها را به آقایان محمد بشری محمود پاینده لنگرودی، فریدون پوررضا و سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی که همه از شاعران خوب گیلان هستند، سپردم تا چنانچه به ترانه‌هایی با همان مفهوم دسترسی داشتند، آنها را برای من بفرستند. متأسفانه جز تعداد کمی از آنها، بقیه ناشناخته باقی ماند.

هنوز نتوانسته بودم تصمیم درستی در این مورد بگیرم که پیام خوب و مساعدی دریافت کردم. آقای مهندس محمد باقری وجود نسخه دستنویس و کامل این اشعار را به من اطلاع دادند. از قرار معلوم، زمانی که ایشان برای شرکت در کنفرانس شهر پاریس به اروپا رفتند، آقای پروفیسور اکهارت نویباور^۱، متخصص تاریخ موسیقی دوره اسلامی و ترانه‌های محلی ایرانی در مؤسسه تاریخ علوم عربی و اسلامی در فرانکفورت، ایشان را به منزلش دعوت کرد و در آنجا بود که از وجود نسخه خطی ترانه‌های خودزکو در کتابخانه ملی فرانسه مطلع شد و به کمک دوستان شرکت‌کننده در کنفرانس تصویری از این نسخه خطی را در اختیار من گذاشتند.

وجود ترانه‌هایی به‌گوش لاهیجانی، تالشی، رودباری و مازندرانی موجب شد تا برای سهولت خواندن آنها به‌گوش محلی، به افرادی از همان شهرها که به عمق اطلاعات آنها در این باره آشنا بودم، مراجعه کنم و از این رو برای آوانویسی ترانه‌های تالشی از آقای

دکتر علی عبدلی و برای ترانه‌های رودباری از آقایان سیدنورالدین هاشمی تکلیمی، نصرت‌الله خوشدل و علیرضا کلاتتری و در مورد ترانه‌های مازندرانی از آقای حسن ابراهیم‌زاده، جانباز و کارشناس ارشد مهندسی زراعت و اصلاح نباتات و کارمند آموزش و پرورش ناحیه یک رشت، کمک گرفتیم. که در اینجا مراتب تشکر خود را نسبت به همه آنان اظهار می‌کنم و از دوستان فعالم آقایان حسن تقی‌زاده میلانی و شادروان حسین درویشی، و مهندس روبرت واهانیان به خاطر مقابلهٔ بخشی از متن انگلیسی با ترجمهٔ فارسی در مقدمهٔ کتاب خود نیز سپاسگزارم.

برای الکساندر خودزکو نیز که با اشتیاق تمام برای گردآوری این ترانه‌ها گام برداشت و توانست بخشی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی مردم ما را آن هم هنگامی که بیش از صدوپنجاه سال با آن فاصله گرفته‌ایم، فراروی ما قرار دهد، آرامش و روشنی روان آرزو دارم.

دلسوزیها و زحمات فراوان و بی‌شائبهٔ دوست خوب و بزرگوام آقای مهندس محمّد باقری را تنها با اظهار واژهٔ تشکر پاسخ می‌گویم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

در پایان یادآور می‌شود با توجه به اینکه ترانه‌های مردمی بکارگرفتن هرگونه واژه‌ای را برای بیان احساس و آرزوی مورد نظر مجاز می‌شمارد، که گاه با عرف و ارزشهای حاکم بر جامعه ناسازگار است. بدین سبب با برداشتن واژه‌هایی از این دست چند نقطه جایگزین آنها گردیده است.

امید است که خوانندگان گرمای این اثر با درک ضرورت کاری که انجام گرفته عذرم را بپذیرند.

www.tandis.de

تندیس

یادداشت نویسنده

نمونه‌های نوشته نشده‌ای که در این کتاب جمع‌آوری شده، بویژه، متعلق به مردم شمال ایران است یعنی کسانی که در کرانه‌های جنوبی دریای خزر زندگی می‌کنند. گردآوری این ترانه‌ها در دوره‌های مختلف اقامت یازده ساله من در نواحی یادشده و از راه مکالمه با مردم، و بیشتر مکالمه با مردم طبقه پایین که با خواندن و نوشتن آشنا نبودند، صورت گرفته است. بنابراین، منابع این نمونه‌ها بی‌هیچ تردیدی اصیل و مطمئن است.

پیوستگی این امر با بینش و آگاهی چنین مردمی و با خلق و خوی کسانی که این ترانه‌ها در میانشان رواج دارد، موجب شد تا صندوق کمیته ترجمه زبانهای شرقی با پیشنهاد من در زمینه برگردان انگلیسی ترانه‌ها موافقت کند. این ترانه‌ها اکنون در شمار یکی از کارهای شرقی است که کمیته یادشده به چاپ رسانده است.

کسی که زبانهای شرقی را می‌آموزد، با توجه به هزینه زیاد چاپ این کتابها با حروف شرقی و نیز به علت محدودیت نظر کمیته نسبت به برگردان دقیق این آثار، وقتی که می‌بیند به جای چاپ تمامی متون اصلی، تنها برخی از آنها چاپ شده است، همانند من متأسف می‌شود. با این حال کمیته با بذل محبت، موافقت کرد تا به خاطر ویژگی پاره‌ای از گویشها که تعداد آنها اندک است و نیز گویشهای دیگری که خاورشناسان هیچ‌گونه

آشنایی با آنها نداشتند، نمونه‌هایی از آنها به همان شکل اصلی خود چاپ شود. از گویش‌های قومی توکا - ترکمن^۱ و ایرانی - ترکی^۲ تنها شکل کوتاه‌شده آنها یا قطعه‌هایی که انتخاب شده‌اند چاپ شده است، ولی آنها که متعلق به گویش‌های زند - ایرانی^۳ بودند، به این امید که بتوانند به پژوهشگران در خواندن سنگ‌نوشته‌های میخی^۴ وان^۵ یا بیستون و تخت جمشید کمک زیادی بکنند و احتمالاً اطلاعاتی در مورد سنگ‌نوشته‌های بابلی به دست بدهند، به‌طور کلی و به همان شکل ساده به چاپ رسیدند.

1- Tuka-Turkman

2- Persa-Turkish

۳- Zendo-persian زند (zand) کلمه فارسی از ریشه اوستایی ازنتی (azanti) یعنی شرح و تفسیر مجموعه رسمی و مقبول تفسیر اوستا و همچنین خط و کتابت آن که همان پهلوی است و نیز احیاناً زبان آن که نزد بعضی از لغت‌نویسان قدیم به این نام خوانده می‌شود. زبان زند قدیمی‌ترین زبان باقی‌مانده از ایرانیان است و چون باختریان در مشرق ایران هم با این زبان حرف می‌زدند آن را با کتریانی قدیم نیز می‌نامند. زبان زند تقریباً هزار سال پیش از میلاد در ایران معمول بوده است. آنچه امروز زند خوانده می‌شود مقداری از تصویر رسمی اوستا می‌باشد که در اواخر زمان ساسانیان نزد موبدان مقبول و رسمی بوده است.

- دایرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج. ۱، ص. ۱۱۸۸، انتشارات فرانکلین، تهران ۱۳۴۰.

۴- در مورد شناخت خط میخی باید گفت که برای نخستین بار، در ۱۶۲۱ سیاحی انگلیسی به نام پیتر و دلا واله (Pietro Della Valle) از کتیبه‌های تخت‌جمشید چند علامت نقاشی کرد و با خود به اروپا برد. پس از او، در ۱۶۷۴ شاردن، سیاح فرانسوی، یکی از کتیبه‌های ایرانی را در سیاحت‌نامه خود ترسیم کرد.

بعدها، یعنی در قرن نوزدهم، گرت فند (Grote fend) و سرانجام راولین سن یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی که در خدمت دولت ایران بود، به خواندن خط میخی همت گماشتند. از کشفیات بزرگ راولین سن کتیبه بیستون داریوش اول است که به سه زبان پارسی قدیم، عیلامی و آسوری نوشته شده است. او با صرف هزینه‌های زیاد و مخاطره جانی موفق شد از این کتیبه که به بلندی ۱۰۰ فوت (۳۰/۸۴ متر) است رونوشتی تهیه کند و در ۱۸۵۵ بود که با زحمات راولین سن و نریس انگلیسی نشانه‌های این خط معلوم شد. و امروز با توجه به کوشش‌های صد و پنجاه ساله عده‌ای از خاورشناسان، از جمله راولین سن است که ما می‌توانیم با زبان رایج دوره هخامنشیان آشنا شویم.

لغت نامه، استاد علامه علی‌اکبر دهخدا، حرف (خ)، ص ۲۲۳.

غفلت من در یافتن فرصتی برای بیان مراتب حق‌شناسی‌ام نسبت به راهنماییهایی که به عمل آمده انگلستان و نامه‌های محبت‌آمیز معرفی من به دوستان انگلیسی بیش از حدی است که در خور بخشش و چشم‌پوشی باشد.

نامه‌هایی که دریافت کردم باعث شد تا از مساعدت و همراهی رایت هون^۱ و هنری ایس^۲ که در ایران با آنها ملاقات کردم، برخوردار شوم. وظیفه خود می‌دانم تا دین خود را در تعظیم ارل^۳ مونستر^۴ که مردی مهربان و دلسوز بود، ادا کنم و به تعهد خود در قبال مردم برجسته‌ای که مرا در اهدای این اثر آزاد گذاشته‌اند، واقف باشم. همین‌طور وظیفه دارم تا مراتب احترام قلبی خودم را به حضور سر جورج توماس استانتون^۵، م.پ. بارت^۶، رایت هون، سر الکساندر جانستون^۷، ن.ر. سر جان^۸، کامپبل^۹، جان. ل. گیلمارد^{۱۰}، جناب اسقف و. کورتون^{۱۱} و مردم شریف دیگری که با مهمان‌نوازی واقعی بریتانیایی، کتابخانه‌های خود را در اختیار من گذاشتند و با دلجویی‌های پرارزش خود، مرا در نیل به پیشرفت در کارم رهنمون شدند، تقدیم بدارم. در حقیقت مهربانی و التفات آنان بیشترین دلبستگی من در یادآوری از سرزمین بزرگ آنها خواهد بود.

شایسته است به‌عنوان یک بیگانه مواردی را که در برگرداندن این متن‌ها رعایت کرده‌ام، بازگو کنم.

گرچه مدتهاست که با زبان انگلیسی و شاهکارهای ادبی آن آشنا هستم ولی تاکنون جرئت نوشتن اثری به این زبان را نداشتم. بنابراین، برای اینکه برگردان من به شیوه مخصوص انگلیسی باشد، نیاز شدیدی به اصلاح و تغییر داشت، که این را مرهون محبت‌های

1- Right Hon

2- Henry Ellis

۳- لقبی است برابر با کنت cont در فرانسه. (م)

3- Earl of Munster

4- sir George staunton

5- M.P.Bart

6- Sir Alexander johnston

7- N.R.sir John

8- Campbell

9- John L. Guillelard ESq.

10- Rev. W.Curton

جناب استقف جیمس رینولدز^۱، دبیر کمیسیون ترجمه زبانهای شرقی، هستم. لازم می‌دانم تا به خوانندگان نیز یادآوری کنم که این برگردان، به سبب تمایل من به شناسایی نقدگونه‌ای از زبان انگلیسی، لطمه دیده و مرا به سوی انتخاب واژه‌هایی برده است که شاید کاربرد دیگری دارند و برای بیان مقصودی که من در نظر داشتم چندان مناسب نیستند. به همین جهت، مشاهده می‌شود که تمامی برگردانها از زبانهایی که نانوشته مانده‌اند، با دشواریهای مخصوصی همراه‌اند که اطلاعات واژه‌نامه‌ها و کتابهای دستور زبان شناخته نمی‌شوند.

ترس من از این است که تناقضهایی در هجای اسامی خاص شرقی پیدا شود و برای این نقص و دیگر کاستیها به گذشت و چشم‌پوشی خوانندگان امید بسته‌ام.

لندن

چهاردهم جولای ۱۸۴۲

مقدمه

ترانه‌هایی که در این کتاب به خوانندگان تقدیم می‌شود، از میان اقوام ساکن کرانه‌های جنوبی دریای خزر جمع‌آوری شده است. این اقوام در حد فاصل رودخانه «آستارا» که ایران را از روسیه جدا می‌سازد و رودخانه «قراسو» که در سرحد ایران و ترکمنستان جریان دارد، زندگی می‌کنند.

به نظر می‌رسد شیوه‌های گفتاری گویشهای این اقوام ریشه «زند و ایرانی» دارد که کم و بیش با ترکی آمیخته است. این آمیختگی در هر روستا از نواحی مختلف گیلان و مازندران از بعضی جهات با هم فرق می‌کند.

به‌طور کلی این ترانه‌ها را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

۱- گویش تالشی که مردم نواحی دشت مغان تا دهانه رودخانه دیناچال^۱ - حد فاصل گیلان ناحیه رشت و گیلان گسگر - به این گویش سخن می‌گویند. به سبب وابستگی این گویش به زبان زندی، می‌توان عناصر زبانی زند را به‌صورت آشکاری در این گویش مشاهده کرد.

۲- گویش گیلکی که میان مردمی که گیلانی نامیده می‌شوند، رواج دارد. گیلک‌ها در مناطق ساحلی دریای خزر، در قسمتی که از دهانه رودخانه دیناچال تا دهانه رودخانه

پیلرود^۱ گسترش یافته است، زندگی می‌کنند.

۳- گویشهای مازندرانی، که ساکنان حفاصل میان رودخانه پیلرود تا دهانه رودخانه قراسو که ایران را از سرزمین یموت‌های ترکمن جدا می‌کند، با آن حرف می‌زنند.

این ترانه‌ها از نظر ادبی بسیار پربار و غنی هستند و می‌توان آنها را در ردیف آثاری که بسیاری از ویژگیهای شعرهای حماسی امروزی ایران را دربردارند، طبقه‌بندی کرد.

هریک از ابیات این ترانه‌ها مفهوم خاصی دارد که نمودار عقیده و طرز تفکر سراینده آن است و از این جهت، از جمله کهن‌ترین شعرهای آسیا هستند، که شاید از نظر دیرینگی بتوان آنها را با مزامیر داوود یا کتاب امثال و سرودهای حضرت سلیمان مقایسه نمود.

با بررسی دقیق این ترانه‌ها و سنجش آنها با شعرهای گذشته ایران، در می‌یابیم که زمینه افکار و عقاید سراینندگان این ترانه‌ها با افکار و عقاید شاعران گذشته ایران شباهت و نزدیکی زیادی دارد، حتی این شباهت را در مردمی‌ترین تصنیفهای امروزی هم می‌توان دید.

پرسش مطرح در اینجا این است که آیا مردم نحوه تفکر و تعبیرهای خود را از شاعران این شعرها گرفته‌اند یا این شعرا بودند که با الهام از مردم به سرودن تصنیفهای خود پرداخته‌اند.

پاسخ این پرسش هرچه باشد در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند و چیزی که مسلم است و باید به آن اطمینان داشت این است که گیلانی‌ها ترانه‌های خود را «پهلوی»^۲ می‌خواندند و دیگر آنکه دو تن از شاعران نامدار ایران مانند حافظ در بیت:
بلبل به شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

1- Pilorud

۲- نام زبان عهد اشکانیان و ساسانیان است و گاه به معنی لهجه‌های محلی به کار می‌رود.

پهلوی، فهلویات، آهنگی که فهلویات را بدان می‌خوانند، گلبنگ پهلوی.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۸۵۰.

یا سعدی در بیت:

تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

همین نام را در سروده‌های خود به کار برده‌اند. این امر که نمی‌تواند اتفاقی باشد

نشان درستی این گفتار است.

متأسفانه صاحب‌نظران و زبان‌شناسان اروپایی به گونه‌ای شایسته به پژوهش در زمینه‌گوشیهای متداول کرانه‌های جنوبی دریای خزر توجه نکرده و از این امر غافل مانده‌اند.

فون هامر^۱ در صفحه ۱۶۴ جلد سوم کتاب *terras incognitas* به این غفلت اشاره کرده و می‌نویسد «گوشیهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر بکر و دست‌نخورده باقی مانده است».^۲

پس از او راسک^۳ هم که از کوتاهی پیشینیان خود متأسف بود، ضمن اشاره به این امر، چنین اظهار نظر می‌کند که حتی در فرهنگ جهانگیری نیز به گوشیهای رایج در شیروان، گیلان و آذربایجان - یعنی سرزمینهایی که طبق روایات موجود آیین زردشتی^۴

1- Von Hammer

2- "Von diese sprache die wie mehrere andere dialekte, so ehemals in persia geslprochen wurden, in Europa noch unter die terras incognitas gehort. etc." - Mines de l'orient. vol. III, page 64. Vienne, 1813.

۳- راسک راسموس کریستیان (Rask rasmus Kristian) زبان‌شناس دانمارکی که در ۱۷۸۷ در براندکیلد (Brendekilde) در نزدیکی جزیره فیونی (Fionie) متولد شد و در ۱۸۳۲ در کپنهاک درگذشت. در ۱۸۱۸ سفری به هند کرد و بسیاری از نسخ خطی کتابهای ایرانی و بودایی را به دست آورد و همراه خود به دانمارک برد که هم‌اکنون در کتابخانه‌های دانشگاه کپنهاک موجود است. راسک در ۱۸۳۱ نتیجه مطالعات خود را در مجموعه‌ای به زبانهای انگلیسی و دانمارکی با نام یادداشت‌هایی دربارهٔ زبان زند و اوستا نگاشت. از راسک رساله‌هایی هم دربارهٔ زبانهای آسیایی و اروپایی منتشر شده است.

- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، حرف ر، ص ۷۳

- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۵۷۱

- مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف، ج ۱، ص ۱۰۵۹

۴- زردشت (Zardošt) پیامبر ایران باستان از خانواده سپیتمه. بعضی او را از آذربایجان و برخی از

در آنها رواج فراوانی داشت و به شکوفایی رسیده بود - اشاره‌ای دیده نمی‌شود. با وجود مخالفت‌هایی که راسک علیه عقاید ارسکین^۱ مبنی بر وجود وابستگی میان گویشهای متداول کرانه‌های جنوبی دریای خزر و زبان زندی - که زبان ایران باستان بود - ابراز کرد، با در دست داشتن این همه نشانه‌ها، نباید به وجود چنین رابطه‌ای شک کنیم و با عقیدهٔ این دانشمند بزرگ موافق باشیم. برای اثبات نظر خود به ذکر نمونه‌هایی چند از وابستگی گویشهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر و زبان زندی یا سانسکریت^۲ می‌پردازیم.

- هدا (Hadha) در زبان زندی به معنی اینجا که در گیلکی هتا (hata) می‌گویند.^۳
 - واش (Vash) واژهٔ زندی یا شکل دیگر آن به‌صورت واس (Vas) به معنی بزرگ و زیاد شدن است. معادل گیلکی این واژه به شکل واش به نوعی سبزی و علف اطلاق می‌شود. رد پا و نشانه‌ای از این واژه را در زبان فارسی امروزی نیز می‌توان در واژهٔ ریواس (rivas) (rhubarb) دید که دو سیلاب یا هجای آن را باید جدا از هم نوشت و به‌صورت (Rhea herba) ترجمه کرد.

→ ری و اغلب از شمال ایران می‌دانند. درباره‌ی زبان او هم اختلاف بسیار است. زردشتیان عصر وی را حدود ۶۰۰ ق.م می‌دانند و اغلب خاورشناسان قرنهای ۶ و ۷ را یاد می‌کنند. پدرش پوروشسب و مادرش دغدو (دغدویه) نام داشت. معاصر گشتاسب بود و آن پادشاه دین او را پذیرفت. بعضی از سرودهای گات‌ها (اوستا) که در دست است، از خود اوست. زردشت، طبق روایت، در حمله دوم ارجاسب تورانی به دست یکی از تورانیان به قتل رسید. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۶۴۸

1- Erskine

۲- زبان علمی و قدیم هندوان و یکی از زبانهای مهم هند و ایرانی از شاخه‌های هند و اروپایی به دست هند و ایرانی تعلق دارد و اکنون متروک است. کهن‌ترین صورت آن زبان ودایی است که سرودهای ودا بدان نوشته شده و به زبانهای ایرانی کهن، اوستایی و فارسی باستان بسیار نزدیک است. سانسکریت در حدود ۴۰۰ (ق.م) به‌عنوان زبان دری (درباری) و رسمی به کار می‌رفت. سانسکریت ادبیات وسیع و معتبری دارد که شامل آثار برهمنایی و بودایی است و آثاری که بدین زبان باقی مانده، جزو قدیمترین آثار زبانهای هند و اروپایی است. از محققان عمدهٔ این زبان می‌توان از سرو. جونز نام برد.

معاص، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۲۵۰

۳- به اینجا در گویش گیلکی هیا (ha:ya) یا ایا (a:ya) می‌گویند. (م)

- ازم (Azem) واژه زندی به معنی من است که در تالشی به شکل ازم (azem) وجود دارد.

- واچ (Vatch) سانسکریت به معنی واژه - فعل که در تالشی به صورت واج (vaj) دیده می‌شود.

- گنا (Ghena) در زبان زند به معنی یک زن و کینه (kine) در تالشی به معنی دختر. - کیسوریم (Kissorim) در سانسکریت به معنی، دختر که در زبان کاسی‌ها به صورت کیجا^۱ست و واژه کور (kor) در گیلکی هم به معنی دختر است.

- پرتا (pereta) در زبان زند به معنی پل است که در گیلکی به صورت پورد (purd) گفته می‌شود.

- مائوگو (Maogho) در زبان زند و مانگ (maunghe) در گیلکی به معنی ماه است. باید توجه داشت که از این واژه در گیلکی برای نامیدن کره ماه استفاده می‌شود و چنانچه منظور نام زمانی برابر یک‌دوازدهم سال باشد به جای مانگ از واژه ماه استفاده می‌شود که در زبان زند به شکل ماهیو (mahyo) به کار می‌رود. در فارسی امروزی برای بیان هر دو منظور از واژه ماه استفاده می‌شود.

- امه (Ahme) در زبان زند به معنی ما هستیم است که معادل گیلکی آن اماییم (ahma;im ama;im) است.

- ارخ (Arkh) در سانسکریت به معنی بها و شایستگی در گیلکی به شکل نرخ (nerkh) دیده می‌شود که به معنی قیمت است.

- داس (Das) در سانسکریت به معنی درخشیدن، خراب‌کردن و از بین بردن است و همین واژه در گیلکی نام کارد بزرگی است که از آهن ساخته می‌شود و کشاورزان مازندران و گیلان آن را با خود حمل و به‌عنوان تیشه یا تیغ‌ای برای هرس از آن استفاده می‌کنند.

۱- در لاهیجان هم به جای کلمه «دختر» از واژه «کیجا» استفاده می‌شود. (م)

- اوشادارنا (Ušadarena) در زبان زند به معنی باهوش است و در گیلکی اگر بخواهند بگویند که کسی باهوش است می‌گویند هوش‌داره (hushdare) یا هوشیار است.

- ورزو (Verzou) به معنی گاو نر است و در زبان زندی واژه ورز به معنی عمل و کارکردن است و گیلانی‌ها از این کلمه یک اسم به صورت ورزکیار (verzekiar) به معنی ورزیگر ساخته‌اند. در فارسی واژه ورزش هم وجود دارد که ورزشی با میل (mil) است و ورزشکاران در زورخانه‌ها با گرفتن میل بازوان خود را قوی می‌سازند.

- در مازندرانی ادی (Adi) به معنی حال است که در سانسکریت هم به همین شکل به کار می‌رود.

- واژه سراجینه (serachine) به معنی وجین و چیدن علف هرز است که ریشه زندی دارد.

- اوشن (Oushen) و اوشاهینا (oushahina) در زبان زند به معنی روح، جن و پری^۱ و همچنین نام سحرگهان است که با واژه تالشی شواهنگ یعنی ستاره‌ای که هنگام صبح از خاور طلوع می‌کند و در فارسی به آن شباهنگ می‌گویند، مطابقت دارد.

چنانکه قبلاً هم بیان داشتیم، به نظر می‌رسد که زبان تالشی خیلی بیشتر از زبانهای دیگر ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر با زبان اوستایی خویشاوندی دارد.

یکی از ویژگیهای زبان تالشی این است که حرفهای صدادار آن به حرفهای صدادار مشابه در زبان زندی شباهت زیادی دارد. حرفهای صدادار ترکیبی و دوآوایی^۲ در بیشتر واژه‌ها وجود دارد و به‌طور کلی مانند زبان زندی دارای چهارده صوت ترکیبی و دوآوایی و سه صدادار ترکیبی سه آوایی^۳ و جز اینهاست.

ویژگی دیگر این زبان این است که مانند زبان زندی هرگز دو صوت صدادار و

۱- در رشت و شاید بعضی دیگر از جاهای گیلان هم گاهی به عوض گفتن جن و پری از واژه اوشانان استفاده می‌شود. (م)

همانند پشت سر هم ادا نمی‌شوند. چنین ویژگی را در حرف «ل» نیز می‌توان دید. نظیر این‌گونه حرفها فقط در واژه‌های گرفته‌شده از فارسی یا ترکی به کار می‌رود.

به گفتار خود در این مورد ادامه می‌دهیم و یادآور می‌شویم که سرزمین پهناور کرانه‌های جنوبی دریای خزر بر اثر بعضی عوامل طبیعی مانند محدودشدن آن از یک سو به دریای طوفانی و از سوی دیگر به رشته کوه‌های البرز و همچنین نامساعدبودن آب و هوای آن که به علت وجود تالابهای محصور در این ناحیه است، از تعرض قوم بیگانه در امان مانده است. مردم این سرزمینها نیز از سده‌های گذشته در مقابل هجوم بیگانگان مقاومت کرده‌اند که این مقاومت و ایستادگی را حتی در زنان آن نیز می‌توان مشاهده کرد.

آنها به آسانی از زبان اصلی و ریشه‌دار خود دست برنداشتند و حاضر نبودند به راحتی از واژه‌های مورد استفاده نیاکان خود دست کشیده و به جای آنها واژه‌های تازه‌ای را به کار ببرند و به همین دلیل، گویشهای کنونی ساکنان این نواحی، ریشه زندی خود را حفظ کرده است.

در اینجا مثالهای بیشتری را می‌آوریم:

- چشم فارسی در تالشی و زندی چش (chesh) می‌شود.

- مرگ زبان فارسی در گیلکی نیز به همین صورت، ولی در زبان زندی به صورت مرخه

(markha) است.

- به جای واژه دست در فارسی، در تالشی و زندی دس^۱ (des) به کار می‌رود.

- آثار بسیاری از واژه‌های گذشته زبان فارسی که امروزه در میان مردم کاربرد ندارد در

این گویشها دیده می‌شود؛ مانند وشم (veshem) که واژه‌های فارسی و نام پرنده‌ای است که

به آن بلدرچین می‌گویند.

۱- در گویش گیلکی نیز به جای کلمه دست واژه دس به کار می‌رود. (م)

فردوسی^۱ به کاووس^۲ که به شکار این پرنده علاقه‌مند بود، وشمگیر (veshemghir) نام داده بود. این واژه در گیلکی به صورت اوشوم (ooshoom) دیده می‌شود.

واژه اندرز در فارسی به معنی نصیحت است و در گیلکی نیز همین معنی را دارد. واژه نخجیر (nekhcheer) فارسی در تالشی به صورت (necheea) در می‌آید که به معنی بزکوهی، بازی است.

واژه ستایش فارسی به معنی بزرگ‌خواندن، حمد و تسبیح از زبان زندی گرفته شده است.

واژه خانمان فارسی از واژه زندی (umdna) به معنی خانه به دست آمده است. واژه بوم فارسی از واژه سانسکریت (bhomi) گرفته شده که به معنی خاک و سرزمین است.

واژه فارسی گناه از واژه زندی (aenagh) به معنی گناه گرفته شده است. واژه انجمن فارسی معادل واژه زندی (hamjamani) به معنی مکالمه، مهمانی، جشن، شادی و جز اینهاست.

واژه‌هایی از این نوع، بویژه واژه‌های مشترک در زبانهای فارسی و زندی، هنوز در

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایران، در ۳۲۹ یا ۳۳۰ (هق) چشم به جهان گشود و در ۴۱۱ یا ۴۱۶ وفات یافت. او سرودن شاهنامه را در ۳۵ سالگی شروع کرد و پس از گذشت ۳۵ سال، یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی آن را به پایان رساند. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۳۳۷

۲- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس بن وشمگیر از پادشاهان آل زیار بود که در ۳۶۶ (هق) به پادشاهی رسید و پس از پنج سال از کار برکنار شد.

او دوباره در ۳۸۷ به سلطنت رسید اما به سبب درشتخویی و بی‌رحمی، لشگریانش شورش کرده او را به زندان انداختند و بعد از مدتی هم او را کشتند. هنگامی که او در زندان بود، پسرش فلک‌المعالی منوچهر به جای او نشست. با توجه به اینکه وشمگیر نام یکی از نیاکان کیکاووس (کاووس) بود باید موضوع علاقه وی به شکار وشم و لقبش را عاری از حقیقت دانست.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۴۱۲ و قابوسنامه، متن کامل، چاپ طهوری ۱۳۴۳. (م)

گویشهای مردم ساکن کرانه‌های جنوبی دریای خزر شنیده می‌شود و مردم به راحتی این واژه‌ها را در حرفهای روزانه خود به کار می‌برند. با بودن چنین واژه‌هایی جایی برای استفاده از زبان بیگانه باقی نمی‌ماند.

با وجود آنکه واژه‌های این گویشها در معرض تاخت و تاز شدید قرار دارد، باز حدود سه چهارم ترانه‌هایی که از مردم کرانه‌های جنوبی دریای خزر گرفته شده، به فارسی سلیس و روان امروزی است. در این زمان، طبقه اعیان و اشخاص سرشناس بهتر از گویشهای محلی خود به زبان فارسی حرف می‌زنند.

افزون بر اسمهای عام، در بسیاری از اسمهای خاص، بویژه اسم شهرها، ریشه زندی دیده می‌شود. این واژه‌ها به ما امکان می‌دهد تا به برخی از ویژگیهای تاریخی این مناطق آشنایی بیشتری پیدا کنیم.

- آنکتیل دو پرون^۱ معتقد است که واژه ارومیه از واژه زندی ایریامن (airyaman) گرفته شده است.

- بورنف^۲ بر این باور است که بین واژه خراسان و واژه زند اوستایی گاریزن (Garizan) رابطه و نزدیکی وجود دارد.^۳

۱- Anquetil du Perron (۱۷۳۱-۱۸۰۵ م.) از خاورشناسان مشهور فرانسوی برای فراگرفتن اوستا به هند رفت و با زردشتیان به معاشرت پرداخت. معروفترین اثر وی ترجمه فرانسوی اوستاست. وی نخستین مترجم و ناشر اوستا به زبانهای اروپایی است.
لغت نامه فارسی، دهخدا، علی اکبر، ص ۴۳۵. (م)

۲- Burnouf, Eugène خاورشناس فرانسوی، فرزند ژان لویی بورنف، زبان‌شناس معروف فرانسوی در ۱۸۰۱ به دنیا آمد و در ۱۸۵۲ درگذشت. بورنف توانست با استفاده از سانسکریت به کشف زبان زند و نشان دادن این زبان به مردم مغرب نایل شود. تفسیری بر یستا (۱۸۳۳) و مقدمه‌ای بر تاریخ مذهب بودا (۱۸۴۵) از جمله آثار اوست.
مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف، ج ۱، ص ۴۶۳. (م)

۳- من در این مورد با آن دانشمند موافق نیستم و معتقدم که ریشه این واژه را باید در واژه جرجان یا گرگان جست‌وجو کرد. من رد پای آن را در «براقان»، دره‌ای سرسبز و آباد به طول ۲۳ میل، پیدا کرده‌ام. این دره روستاهای بسیاری را احاطه کرده است و مرکز آن نیز به همین نام است. براقان در شمال مازندران و در فاصله ۲۲ میلی تهران واقع است. رودخانه کردان (Kurdan) که از این دره می‌گذرد پس از عبور از منطقه‌ای کوهستانی، نزدیک کرج به قنات آبیاری ساوجبلاغ می‌ریزد.

به دنبال شواهدی که آنان نشان داده‌اند می‌توان حدس و گمانهای زیر را ارائه کرد:
بیشتر جاهایی که باید به آنها اشاره شود، در حومه یا حاشیهٔ ولایاتی که از آنها صحبت می‌کنیم، قرار دارند.

- امکان دارد واژهٔ کزبین (Kazbin) که امروز مردم به آن قزوین می‌گویند، نام خود را از واژهٔ زندی اسوینی (Asvini) - نام فرشته برهمنی - گرفته باشد.

- کوه سولان (Savalan) با چشم‌اندازی وسیع از شهر اردبیل، یادآور دیو Savel است که در قطعهٔ دوازدهم «فرگرد»^۱ به آن اشاره شده است.
- نخستین بخش واژهٔ اردبیل، یعنی ارد (Ard) در سانسکریت به معنی کشتن و نابودکردن است.

- آیا واژه مازندران از ریشه سانسکریتی ماز (maz) به معنی بزرگ به دست نمی‌آید؟
در این صورت برگردان فارسی این واژه، با توجه به اینکه بخش دوم آن جمع واژه (dar) که در گویش مازندرانی به معنی درخت است، باید به معنی سرزمین درختهای بزرگ باشد. با در نظر گرفتن این واقعیت که سرتاسر این سرزمین وسیع پوشیده از درختها و جنگلهای انبوه است، این نامگذاری کاملاً منطبق با ویژگی محیطی این سرزمین است.
- با بررسی آثار جغرافی دانان بزرگ یونان، سرو.اوزلی^۲ احتمال می‌دهد که واژهٔ ساری (Sari) باید از واژهٔ زندی زاریا (zarya) به معنی زرد - سبز طلایی به دست آمده باشد. اگر از بلندبهای اطراف به آن شهر نگاه کنیم، می‌بینیم که بامهای خانه‌هایش در میان انبوه درختان پرتقال، لیمو و دیگر مرکبات ناپدید شده است.

بومیهای این ناحیه که رنگ زرد لیمو و پرتقال و برگهای سبز درختان را دوست دارند، در فصل چیدن میوه، قسمتی از آن را روی شاخه‌ها باقی می‌گذارند، بدین سبب است که اگر مسافری در هر فصل سال وارد ساری بشود، درختان پرتقال را با باری از گنجینه

۱- فصلی از «وندیداد»، یکی از بخشهای پنجگانه اوستا.
معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۶۲۳ (م)

طلایی آنها خواهد دید و درمی یابد که انتخاب چنین نامی برای این شهر دور از منطق نیست.

- آستارا و استرآباد، هر دو از واژه زندی (ustro) که در فارسی به آن استر یا شتر می گویند، گرفته شده است. نام سرزمین شترها با ناحیه ای جنگلی و سرزمینی باتلاقی تباین دارد. جایی که مردابها و گیاهان جنگلی پایان می گیرند شترها و سرزمینهای قبایل بادیه نشین، که با شترها سروکار دارند، آغاز می شود. از جاده های باتلاقی منطقه ای که میان آستارا و استرآباد واقع شده است، تنها قاطرها می توانند بگذرند. در این سرزمینها، بویژه گیلان، به آسانی می توان کسانی را یافت که هرگز شتر ندیده باشند.

- شهر رشت، مرکز گیلان، به داشتن آب و هوایی ناسالم مشهور است، آب و هوایی آن چنان ناسالم که در مثل می گویند: «مرگ می خواهی، رشت برو». شاید واژه «رشت» از واژه زندی ایریشتا (irishtha) یا واژه سانسکریتی ریشتا (rishtha) که هر دو به معنی مرگ است، گرفته شده باشد.

من درباره درستی یا نادرستی این مطلب، اظهار نظر قاطعی نمی کنم و این کار را به افراد اهل فن وا می گذارم، اما چیزی که ذهن مرا به خود مشغول داشته، این است که آیا می توان وجود این همه نمونه ها و نشانه ها را تنها ناشی از تصادف دانست؟ آیا نباید برخلاف عقیده بسیاری از صاحب نظران که معتقدند زبان زندی در ایران قدیم مختص به طبقه معینی بود و باقی مردم به گویشهای محلی خود سخن می گفتند به این نتیجه برسیم که در سراسر کشور ایران با این زبان حرف می زدند، و اگر جز این بود، چگونه جنگل نشینان گیلان و مازندران بدون دانستن زبان زندی، بسیاری از واژه های آن را در زبان امروزی خود به کار می برند و آن را تا امروز حفظ کرده اند؟

از جهت حفظ آثار باستانی باید گفت که در هیچ سرزمینی مانند گیلان و مازندران این آثار ویران نمی شوند. گیاهان این سرزمین به طوری رشد می کنند و زیاد می شوند که پیش از آنکه خانه ای سقفش گذاشته شود، از گیاه پوشیده می شود. بنایی متروک

به‌طوری تغییر می‌کند که بازشناختن آن بسیار دشوار به نظر می‌رسد. باران سیل‌آسا به‌طور مداوم می‌بارد؛ بارانی که مانند بارانهای مناطق استوایی گرمای شدیدی را به دنبال دارد. دیوارها در اثر تغییرات ناگهانی هوا شکاف برمی‌دارند و در بالای این شکافها انجیر ریشه کرده و کمی بعد رشد می‌کند و به‌صورت درختی درمی‌آید. درختان انار و شمشاد نیز به این ویرانی کمک می‌کنند و در مدتی کوتاه، جایی که خانه‌ای در آن بوده است، از گیاه و درخت پوشیده می‌شود.

اگر تاریخ‌نویسان ایران در کار خود موفق بودند و گیلان و مازندران را آن‌طور که باید و شاید به مردم می‌شناساندند، ما هرگز مجبور نبودیم برای روشن‌شدن موضوع و رفع ابهام، از جغرافی‌دانان یونان باستان کمک بگیریم و هدف خود را در لابه‌لای نوشته‌های چنین مورخانی جست‌وجو کنیم.

برای رفع این کمبود و تجزیه و تحلیل نظر خود، ناچار شدیم تا از استرابو^۱ جغرافی‌دان بزرگ یونان باستان کمک بگیریم. او در کتاب معروف خود از بسیاری از کوهها و رودهای گیلان و مازندران یاد کرده است که امروزه تمامی آنها جز آماردی^۲، با اختلاف بالنسبه کمی به همان نام گذشته خود نامیده می‌شوند.

گلای^۳ که جغرافی‌دانهای یونانی در کتاب خود آورده‌اند، بدون تردید همان قومی هستند که امروزه آنان را گیل و زبانشان را گیلکی می‌نامیم. استرابو همچنین از قومی به نام Kasovoiol یاد می‌کند که به گمان بسیار، اجداد روستاییانی هستند که امروزه در منطقه کدوسرا (Kadousera) در ناحیه «کهدم» که در فاصله یک روز از رشت قرار دارد، زندگی می‌کنند. از سوی دیگر در گیلان دو روستای دیگر نیز شبیه همان نام، به اسامی کاده (Kadah) و گوده (Gauda) نزدیک شهر فومن قرار دارد.

۱- (Strabon) جغرافی‌دان و مورخ یونانی که در تاریخ ۶۳ پیش از میلاد به دنیا آمد و در سال ۲۵ میلادی وفات یافت. کتاب جغرافیای او منبع سرشاری برای کسب اطلاع درباره دنیای قدیم و نخستین گام در راه تألیف دایرةالمعارف جغرافیایی است.
مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف، ج ۱، ص ۱۲۷ (م).

- هنوز نام Dúittol در اسم روستای ویایه (Víaia) واقع در کنارهٔ خاوری رودخانهٔ سفیدرود و ناحیه کوهستانی رحمت‌آباد دیده می‌شود.

در تاریخ خان احمد که به فارسی نوشته شده است، ضمن اشاره به آشویی که هنگام سلطنت شاه‌اسماعیل صفوی در گیلان روی داد، سخن را به اوضاع جغرافیایی گیلان می‌کشد و می‌نویسد: «در آن دوران، این ولایت به دو بخش تقریباً مساوی که رودخانه سفیدرود آنها را از هم جدا می‌ساخت، تقسیم شده بود. بخش سمت چپ رودخانه "بیه‌پس" نامیده می‌شد و شهر فومن مرکز حکومت آن بود و بخش دیگر که در کناره راست رودخانه سفیدرود قرار داشت "بیه‌پیش" نام داشت که مرکز حکومت آن شهر لاهیجان بود». این دو اسم مشخص می‌کنند که سرزمینهای یادشده در دو سوی رودخانه واقع بوده است.

سومین رد پای نامگذاری، شاید در روستای ویه (Vie Baias) متعلق به ناحیه دیلمان است، که قرابت زیادی میان آن و واژهٔ مورد بحث ویه وجود دارد.

نام (Avaplakol) تنها یک محل، یعنی نام اناری کول (Anari-kull) را به یاد من می‌آورد. اناری کول به معنی تپه انار و روستایی است که در کنارهٔ چپ رودخانه سفیدرود، مقابل کاروانسرای معروف رستم‌آباد قرار دارد.

شاید قوم دربیکه (depB dkal) این نام را از دلفک (Dulfek) یا از نظر بومی‌ها دروک (Dervek) که یکی از بلندترین کوههای البرز در گیلان است، گرفته باشد. دلفک در فاصله ۳۲ مایلی (۵۱/۲ کیلومتر) جنوب خاوری رشت واقع شده است. امروزه در دامنه‌های خاوری این کوه کردهای عمارلو زندگی می‌کنند. در سمت مقابل که مشرف به دریاست، روستای دیلمان، سرزمین اصلی دیالمه، قرار دارد و کمی پایین‌تر، شهر لاهیجان است.

استرابو برای نشان دادن موقعیت این قوم می‌گوید: «تپیری از یک سو با هیرکانی (Hyrcanii) و از سوی دیگر با دروکی (Dervekii) هم مرز است و در میان این دو واقع شده است. یکی از جغرافی‌دانان معاصر هم که می‌گوید طبرستان میان رودخانه گرگان و کوه

دلفک واقع شده است، همین موقعیت را توجیه می‌کند.

سرانجام استرابو، با دست یافتن به نام Δakovaloi، معادل این نام را در ناحیه‌ای کوهستانی، در مرزهای خاوری گیلان یافته و روستایی به نام داکو (Dakou) که در زبان زندی معنی «شهرستان» را می‌دهد، معادل آن شناخته است. داکواز مناطق خوش آب و هوا و بیلاقی مازندران است که ساکنان مازندران چله تابستان را آنجا می‌گذرانند.

افزون بر اینها، در رودبار زیتون که در نزدیکی محل به هم پیوستن رودخانه‌های شاهرود و قزل‌اوزن واقع شده است، روستایی به نام دوگاهه (Dougaha) قرار دارد. روستاییان این ناحیه در گورستانهای قدیمی و کهنه آنجا اسلحه و ابزارهای قدیمی جنگی، سکه و نشان، اشیای جواهرنشان و چیزهای دیگری پیدا می‌کنند. من یکی از آنها را که انگشتری عقیق و جگری بود، به دست آوردم. روی این انگشتر، شکل مردی دیده می‌شد و بالای تصویر حرفهایی به صورت apushtan نقش کرده بودند که سکه‌های دوره اشکانی را به یاد می‌آورد.

من این انگشتری را به سرگرد راولینسون^۱ نشان دادم. او نوشته دور سر تصویر را واژه (apushtan) به معنی جاویدان بیان کرد.

این رد پای زبان زند اوستا و نیز قوم شاپور که در جنگلهایی به قدمت جهان فراموش گشته‌اند، می‌تواند به دستاورد باارزشی برسد.

کوششهای خاورشناسانی مانند آنکتیل، راسک و بورنوف اطلاعات مربوط به زبان زند را به سرحد کمال رساند. به سبب کوششهای سرگرد راولینسون است که ما اکنون

۱- Major Rawlinson، خاورشناس انگلیسی که در ۱۸۱۰ در شادلینگتون (Chadlington) آکسفوردشایر به دنیا آمد و به سال ۱۸۹۵ در لندن درگذشت. او مدتی (از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۳) در نیروی نظامی کمپانی هند شرقی بود و بعد به ایران اعزام شد و به وضع سپاهیان ایران سر و سامان داد. سپس به‌عنوان نماینده سیاسی به قندهار و از آنجا به بغداد رفت و در آنجا به نسخه‌برداری مجدد و کشف کتیبه میخی آشور، نینوا و بابل پرداخت. مهمترین کار او کشف کتیبه میخی آسیای باختری بود که بین سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۰ انجام گرفت.

می‌توانیم خط میخی را بخوانیم و مفهوم آن را درک کنیم.

لازم به یادآوری است که تاکنون واژه‌نامه‌ای به زبان زندگی منتشر نشده است و تا زمانی که چنین واژه‌نامه‌ای تدوین نشود، نمی‌توان در کشف اسرار این زبان موفقیت بیشتری حاصل کرد.

باید از پیگیری در این امر غافل نمانیم و راه خاورشناسان پیشین را دنبال کنیم و برای درک عمیقتر ویژگیهای زبان زندگی و رابطه آن با گویشهای مردم کردستان، طبرستان، شیروان، گیلان و مازندران میان این اقوام برویم و از نزدیک گویش آنها را بهتر و بیشتر بررسی کنیم.

شنیده‌ام که در کرانه‌های ارس، در قراباغ و در تمامی روستاها مردم به زبان زندگی سخن می‌گویند. گودارهای^۱ استرآباد، از دینی پیروی می‌کنند و به زبانی سخن می‌گویند که شباهتی به دین و زبان مسلمانان هم‌میهن آنها ندارد.

مراغیان - پیروان دین اسماعیلیه - رودبار و الموت معتقدات خود را با کسی در میان نمی‌گذارند و آنها را همیشه پنهان نگاه می‌دارند. در میان کردها، فرقه‌های متعدد با آیینهای متفاوت دیده می‌شود. این وظیفه پژوهشگران و جهانگردان ایران‌شناس است که درباره تیره‌ها و آیینهای مختلف این کشور بیشتر پژوهش کنند، و یقین داشته باشند که چنین بررسیهایی بسیار با ارزش خواهد بود. چه قدر خوشحال می‌شوم اگر بدانم مجموعه ترانه‌های حاضر من می‌تواند در پیشبرد چنین پژوهشی مؤثر باشد.

برای کسب موفقیت در این امر، بیش از هرچیز، شناسایی کامل زبان زند و گویشهای آن و حتی زبان پهلوی ضرورت کامل دارد.

متأسفانه من از این توفیق محرومم چون نه هرگز زبان زندگی را مطالعه کردم و نه

۱- Goudars جمعیت کوچک گودار، افزون به سه یا هزار خانوار، مردمی هستند که بین اشرف و استرآباد زندگی می‌کنند. کار عمده آنان کشتن گراز (خوک وحشی) است که مزارع برنج کشاورزان این ناحیه را ویران می‌کند. زارعان به گودارها پول می‌دهند تا گرازها را از میان بردارند. گودارها هرگز با مسلمانان ازدواج نمی‌کنند. به مراسم دینی خود عمل می‌کنند، گوشت خوک می‌خورند و به زبان تاتی سخن می‌گویند که با زبان مازندرانی کاملاً فرق دارد.

دستور زبان یا واژه‌نامه‌ای از آن دیده‌ام. مقدار کم مقایسه‌های خاورشناسان هم با استفاده از تفسیری بریسناتر معروف بورنوف و بعضی دیگر از مقالات انجام شده است. وظیفه خود می‌دانم که از عنایات و محبت‌های آقای نوریس^۱، دستیار و دبیر انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیای کبیر و ایرلند، که مرا به خواندن دقیق و مطالعه این مدارک راهنمایی کرد، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

در این آثار، شباهت برخی از واژه‌های زبان زندگی و گویش‌های محلی مردم کرانه‌های جنوبی دریای خزر، آن قدر آشکار و نمایان بود که هر کس، حتی با یک نگاه گذرا و اجمالی، می‌توانست این شباهتها را دریابد.

تمامی ترانه‌های آورده‌شده، به استثنای اندکی از آنها، به وسیلهٔ محارم حرم فتحعلیشاه به من رسیده است. من در مواقع و مناسبت‌های مختلف از محبت آنان برخوردار شده‌ام. چالانچی خان^۲ رهبر گروه نوازندگان درباری و نیز ملا کریم سرآمد خوانندگان و رجبعلی خان بهترین نوازندهٔ ویلن و استاد رقص گروه رقاصان هندی، از کسانی هستند که همگی در محفل‌های سالانهٔ طبقهٔ اشراف تهران شهرت فراوانی داشتند. و از همین منبع که به‌عنوان یک مرکز بود این ترانه‌ها، رقص و آوازا که از هم جدایی‌ناپذیر به نظر می‌رسیدند، در تمام کشور پخش شد.

وارد شدن در زندگی خصوصی فتحعلیشاه جا و مجال دیگری می‌طلبد و از حوصلهٔ این مختصر خارج است. او نمونه و الگوی آداب‌دانی در میان مردم کشورش بود و با ترویج کارهای ذوقی در میان جامعهٔ ایران بود که توانست در دورهٔ حکومت ۳۶ ساله‌اش مردم ایران را آرام نگه دارد. این کاری است که هیچ‌یک از پادشاهان پیش از او نتوانسته‌اند جز با اعمال زور و قدرت، از عهدهٔ آن برآیند.

بنابراین، امیدوارم که این برگ از تاریخ دربار او، که سرودهایش پیش روی ما گشوده است باعلاقه و میل بررسی شود. تصویری که ارائه می‌گردد، تصویری درهم و برهم و

آشفته نیست. قسمت بسیاری از این ترانه‌ها آن‌چنان با شیوه کار اروپاییان مابینت دارد که من ناچار شدم به جای اینکه آنها را ترجمه کنم به شرح و تفسیرشان بپردازم. به هر تقدیر، ما نمی‌توانیم شاه را از اینکه با شنیدن این ترانه‌ها سرمست می‌شد و از آنها لذت می‌برد مورد شماتت قرار دهیم. او نمی‌توانست رفتاری جز این داشته باشد.

کسانی که می‌توانند در مورد این ترانه‌ها طرف مشورت قرار بگیرند، به‌طور یقین، شیوه نگارش این ترانه‌ها را تحسین می‌کنند. با توجه به این امر، شاید بتوان گفت که امروزه شعر عاشقانه ایران در هیچ کشوری نظیر و مانند ندارد.

در پایان این مجلد نت بعضی از بهترین آهنگهایی را که برای خواندن این ترانه‌ها تنظیم شده است، مشاهده می‌کنید.

www.tandis.de

تندیس

آوانویسی

در روشی که مؤلف محترم برای نشان دادن صدای حرفهای الفبا در واژه‌ها انتخاب نموده موارد بسیاری را می‌توان دید که صورت آوانویسی شده مؤلف برای یک حرف مشترک در واژه‌های مختلف نیز یکسان دیده نمی‌شود. برای نمونه به آوانویسی چند واژه زیر اشاره می‌شود:

۱- از دو حرف (kh) در واژه (حسا khassa) به معنی (حالا/کنون) به جای حرف (ح) و از همین دو حرف (kh) در واژه (خاش khash) به معنی (استخوان) به جای حرف (خ) استفاده شده است. درحالی‌که در واژه (خال khhal) به معنی (شاخه درخت / خال روی بدن) از سه حرف (khh) به کار رفته است.

۲- از حرف (k) در واژه (کویی kui) به معنی (کدو) به جای حرف (ک) استفاده شده، درحالی‌که در واژه (گهواره kahvarah) آن را به جای حرف (گ) به کار برده است و از همین حرف k نیز به جای حرفهای (ق) و (غ) استفاده نمود.

۳- در واژه (گب gheb) به معنی (سخن/حرف) از دو حرف (gh) به جای (گ) استفاده شده ولی همین حرف در واژه (گرمالت garmalat) به معنی (فلقل) تنها از حرف (g) استفاده نموده، و باز همین حرف (g) را در واژه (وزغ vazag) به جای حرف (غ) مورد استفاده قرار داده است.

با توجه به این دوگونگی و یا چندگونگی آوانویسی حرفها، گزینش راه دیگری در این مورد ضروری می‌نمود. بدین سبب سعی شد تا برای کمک به کسانی که می‌خواهند با گویش درست واژه‌های این کتاب آشنا شوند شکل آوانویسی کتاب را با تغییر اندکی که برای یکسان‌ساختن صدای یک حرف در واژگان مختلف لازم به نظر می‌رسید و در عین حال رعایت نظر مؤلف به صورت زیر مورد استفاده قرار دهد:

حرف فارسی	معادل صوتی	واژه گیلکی	آوانوشت	معادل فارسی
آ	Ā	آقاجان	Āqājan	پدر
صدای فتحه	A	عسل	Asal	عسل
های بی‌صدا در آخر واژه	A	کشه	Kasha	بغل آگوشه
صدای کسره	E	شه	She	می‌رود
صدای ضمه	O	کور	Kor	دختر
صدای «او»	Ú	چوم	Chúm	چشم
صدای میان «ا» و «او»	ow	دوری	Dowri	بشقاب بزرگ
صدای «ی/ای»	i	جیر	Jir	پایین‌زیر
ب	B	بوجور	bújor	بالا
پ	P	پورد	Púrd	پل
ت/ط	T	تلار	Talār	مهتابی / ایوان طبقه بالای خانه
ث/س/ص	S	سل	Sal	آبگیر لاستخر
ج	J	جبد	Jabad	وسيله‌ای برای آویختن خربزه و هندوانه و کدو و...

حرف فارسی	معادل صوتی	واژه گیلکی	آوانوشت	معادل فارسی
چ	Ch	چاپچاپ	Chapchap	چهچه
ح/ه	H	هسا	Hasā	حالا/کنون
خ	Kh	خاش	Khāsh	استخوان
د	D	دار	Dār	درخت
ز/ذاض/ظ	Z	زاما	Zāmā	داماد
ر	R	رمش	Ramash	دیواری که از شاخه‌های ببهم پیچیده درخت درست می‌کنند
ژ	z̄	ایژگره	īzgara	جیغ/ فریاد کمک
ش	sh	شلخت	Shalakht	غاز
غ/ق	Q	قاتق	Qātoq	خورش
ف	F	فاکش	Fākash	بکش
ک	k	کلاچ	Kalāch	کلاغ
گ	G	گب	Gab	حرف/سخن
ل	L	لابدان	Lābdān	عنکبوت
م	M	ملاغه	Malāqa	قاشق چوبی بزرگ
ن	N	نوخون	Nu'khu'n	سرپوش دیگ
و	V	ویجا	Vija	نزد/کنار
ی	Y	یخورده	Yakhorda	کمی/اندکی

همزه بی‌صدا در آخر و یا در وسط واژه از تلفظ می‌افتد و در این حالت با صدای پیش از آن به صورت کشیده ادا می‌شود مانند (مأمور Ma'múr). این روش دربارهٔ (ع) ساکن فارسی نیز به کار می‌رود مانند (معبود Ma'bú'd).

www.tandis.de

تندیس

نوروزیها

از چند روز پیش از آغاز سال نو عده‌ای از کودکان هفت تا دوازده ساله با هم جمع شده گروهی را تشکیل می‌دهند و بعد در کوچه‌ها و محله‌ها راه افتاده، دم در خانه‌ای می‌ایستند و با خواندن ترانه‌هایی سال نو را به صاحب‌خانه تبریک می‌گویند و مژدگانی می‌خواهند. صاحب‌خانه در پاسخ مبارکبادی که به او گفته می‌شود، با دادن تخم‌مرغ، میوه، شیرینی، پول و یا چیزهایی کم‌ارزش آنان را خوشحال می‌سازد.

این گروه را می‌توان با بچه‌هایی همانند دانست که در روز اول ماه مه (دوازدهم اردیبهشت) در خیابانهای انگلستان به راه می‌افتند و دودکش بخاریها را پاک می‌کنند. جالب توجه اینکه در میان این ترانه‌های شاد، هرازگاهی نغمه‌های غمگانه نیز به گوش می‌رسد که از مرگ غریبه‌ای حکایت می‌کند. آهنگ محزون و طولانی این نغمه‌ها حتی از چشمان شنونده‌ای بی تفاوت نیز اشک جاری می‌سازد. و چون همه اطراف پر از شادی و نشاط است اثر این‌گونه نغمه‌ها بیشتر احساس می‌شود. شنیدن آن انسان را به یاد تابوتی می‌اندازد که مصریان قدیم در شادمانه‌ترین مهمانیهایشان دور میزها می‌چرخاندند. آهنگ مانروس Maneros آنها باید چیزی شبیه یکی از ترانه‌هایی باشد که بدان اشاره شده است.

۱- تک‌خوان:

Salām salām mi āqā

سلام سلام می آقا

Salām bakúdam tarā

Rokhsat isa amarā

Amā bāim ba sarā.

Now rúz tarā mabāarak bí.

Now rúz tarā mabāarak.

سلام بکودم ترا

رخصت ایسه امرا

اما بائیم به سرا

همخوانها:

نوروز ترا مبارک بی

نوروز ترا مبارک

برگردان:

سلام سلام آقای من

به تو سلام کردم

آیا اجازه داریم

ما به داخل خانه بیاییم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲- تک خوان:

Āqā salāmat mi konam

mirzā salāmat mi konam,

Khodrā golamat mi konam,

Doā ba jānat mi konam.

Now rúz tarā mabāarak bí

Now rúz tarā mabāarak.

آقا سلامت می‌کنم

میرزا سلامت می‌کنم

خود را غلامت می‌کنم

دعا به جانت می‌کنم

همخوانها:

نوروز ترا مبارک بی

نوروز ترا مبارک

برگردان:

آقا به تو سلام می‌کنم

میرزا به تو سلام می‌کنم
خودم را غلام و فرمانبردار تو می‌کنم
به جان تو دعا می‌کنم
نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۳- تک‌خوان:

Ay khānekhāye rūberú ای خانخای روبه‌رو
Mārā magardān kú be kú ما را مگردان کو به کو^۱
Halvā nabāshad dandakú حلوا^۲ نباشد دنده کو^۲
Bakhshe marā jodā bakú بخش مرا جدا بکو
Now rúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
Now rúz tarā mobārak. نوروز ترا مبارک
برگردان:

ای صاحبخانه‌ای که روبه‌روی من ایستاده‌ای
ما را بدون عیدی آواره کوهها مکن
اگر حلوا نباشد دنده کو که هست
سهمی مرا از این شیرینی کنار بگذار
نوروز به تو مبارک باشد

۱- مراد از (کو به کو گرداندن) کنایه از سرگردان کردن است. (م)

۲- نوعی شیرینی لذیذ و خوشمزه است که ایرانی‌ها به آن علاقه زیادی دارند، و عبارت است از نوعی کیک که با آرد و عسل و ادویه درست می‌کنند.

۲- دنده‌کو، گونه‌ای بسیار گوارا و دلنشین از شیرینیهای خانگی محلی است. خمیر آرد و برنج را به‌صورت خیلی باریک و نازک باز کرده و روی این ورقه مستطیل شکل قشری نسبتاً ضخیم خا که قند و هل و زنجبیل مالیده سپس آن را به هم می‌پیچند. خمیر آن پخته و نرم است نه ترد و خشک. مردم صومعه سرا و لشته نشاء در ساختن آن مهارت دارند.

واژه‌نامه گیلکی (آماده چاپ)، نوزاد، فریدون، ص ۲۲۳. (م)

نوروز به تو مبارک

۴- تک‌خوان:

Raftam ba sare púrđi

رفتم به سر پردی

Didam dokhtare kordi

دیدم دختر کردی

Ay ... delam bordi

ای ... دلم بردی

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak.

نوروز ترا مبارک

برگردان:

برفراز پلی رفتم

نگاهم به دختر کردی افتاد

در دلم به او گفتم

دلم را از کفم ربودی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۵- تک‌خوان:

Ay dokhtare mollā

ای دختر مآ

Che dānam man ti hāhā

چه دانم من تی حالا

La'lo dora ti bālā

لعل و دُر تی بالا

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

ای دختر مآ

من چگونه می‌توانم بدانم که چه حالی داری

بر قامت تو لعل و گوهر می درخشد

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

ع- تکخوان:

Now rúza hāllā húrī

نوروز هلاً حوری*

Nashkofta gole súrī

نشکفته گل سوری**

In súrī-ye peygambarī

این سوری پیغمبری

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردن:

فرشته من تاب بخور نوروز است

هنوز گل‌های زیبا و سرخ شکفته نشده‌اند

آن گل‌های سرخ محمدی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۷- تکخوان:

Now rúz shod, Now rúz shod.

نوروز شد، نوروز شد

۱- منظور «تاب» است که در گویش گیلکی رشت «هلاچین Halāchin» می‌گویند. (م)

**- ممکن است انعکاس و برگردانی از اهورایی (مقدس - خدایی) باشد که در زند آمده و یکی از لقب‌های اورمزد است.

***- یک بار که عرق بر پیشانی پیامبر نشسته بود، چون قطره‌ای از آن به زمین چکید گل سرخی از زمین برآمد. سوری شاید تحریفی از سرخ یا سرخ ارغوانی باشد. آقای دوپولن Mr. de Bohlen یادآور می‌شود که سوری در سانسکریت معادل اهورایی است که در زند آمده و قبلاً از آن یاد شده است.

Alam hama firúz shod, عالم همه فیروز شد
 Digar namānda rúz shod, دیگر نمانده روز شد
 Bābā badeh nowrúzi rā بابا بده نوروزی را
 همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
 Now rúz tarā mobārak نوروز ترا مبارک
 برگردان:

عید نوروز رسید، نوروز شد
 همه دنیا پراز شادی و سرور شد
 چیزی از شب باقی نمانده، روز شده است
 پدر هدیه نوروزی ما را بده
 نوروز به تو مبارک باشد
 نوروز به تو مبارک

۸- تک‌خوان

Nāranj dilleki titi نارنج دلکی تی تی
 Túrinj dilleki titi ترنج^{۴۳} دلکی تی تی

۴۳- مریای گل نارنج «بهار نارنج» از شیرینبها و مریاهای مورد علاقه مردم گیلان است. این ناحیه دارای مقدار فراوانی از انواع درختان لیمو و پرتقال است، که با نامهای مخصوص مشخص می‌گردند مانند:

بادرنگ: نوعی لیمو، که اندازه آن گاهی تا حد یک خربزه می‌رسد.
 نارنج: که گل آن دارای عطر شگفت‌انگیزی است. سرزمین لاهیجان به خاطر داشتن مریای بهار نارنج معروف می‌باشد. این مریا یکی از مریاهای مورد علاقه حرم شاهی بود.

لیمو: لیموی شیرین

پاتاوی: که بزرگتر و ترشتر از نارنج است.

بالنگ: بزرگتر از بادرنگ است.

ترنج: که به سبب داشتن زگیل یا گوشت زبیدی در قسمت بالایی آن از دیگر انواع تشخیص

Nakhúrda ranga nedime

نخورده رنگ ندیمه

Keivāni marga bedime

کیوانی^۱ مرگ بدیمه

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

درخت نارنج شکوفه زد

درخت ترنج شکوفه زد

هنوز نه آن را خورده‌ام و نه رنگش را دیده‌ام

شاهد مرگ کدبانوی خانه شدم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۹- تک‌خوان:

Ú mānga bidin mānga

اومانگه بدین مانگه

Batāvista ti dānga

بتا وسته^۲ تی دانگه^۳

Tú khofta man āgah

تو خفته‌ای من آگه

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

→ داده می‌شود.

توسیز: به اندازه پاتاوی است، که به علت داشتن گوشت سبزرنگ به این نام مشهور است.

تو سرخ: که به سبب داشتن گوشت سرخ‌رنگ به این نام خوانده می‌شود.

پهن‌پهنا: که مانند یک شلغم بزرگ گرد و صاف است.

ارازه شرح یادشده به خاطر این است که نشان داده شود گیلان از نظر داشتن گیاه تا اندازه‌ای

غنی می‌باشد و اشاره به اینکه تمامی این میوه‌ها در هندوستان هم همین نام را دارند.

برداشت از متن انگلیسی، ص ۴۰۰. (م)

۱- کیوانی به معنی کدبانو، کدبانوی آشپز، زن کدخدامنش.

نوزاد، فریدون، واژه‌نامه‌گیلکی یادشده، ص ۳۵۶.

۲- در متن، بتاویسته be-taviste آورده است. (م)

۳- منظور «پادنگ» است که با آن شالی را می‌کوبند و برنج را از پوسته‌اش جدا می‌سازند. (م)

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

به آن ماه نگاه کن، به آن ماه

به پادنگ تو تابیده است

تو در عالم خواب فرو رفته‌ای

و من آگاه و بیدارم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۰- تک‌خوان:

Arús sar dāsmāl

عروس سر دسمال

Arvāha gora tí mār

ارواح گور تی مار

Hargaz nashavi bimār

هرگز نشوی بیمار

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

عروسی که به سرت روسری بسته‌ای

تو را به گور مادرت سوگند می‌دهم

که هیچ‌وقت بیمار نشوی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۱- تک‌خوان:

Arús sar súzan

عروس سر سوزن^۱

Morqāna ba fal mazan مرغانه به فل مزن
Bāvar khú baqal bazan باور خو بغل بزَن
Tú pe-er mi ti farzan تو پسر می تی فرزن
همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
Now rúz tarā mobārak نوروز ترا مبارک
برگردان:

عروس سرگرم برودری دوزی است
تخم مرغ را زیر فل پنهان نکن
بیاور زیر بغل من بگذار
انگار که تو پدری و من فرزند توام
نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۱۲- تکخوان:

Now rúza hāllāye man نوروز هَلای^۱ من
Dar vākú barāye man در وا کو برای من
Chelbanda qabāye man چل بند^۲ قبای من
Gom shoda kolāye man گم شده کلای من
همخوانها:

۱- تاب که به گویش گیلکی رشت «هلاچین» *halāchin* می‌گویند. اما در متن انگلیسی صفحه ۴۷۰ آن را به صورت «*lust*» به معنی حالا و الآن» آورده است. (م)
۲- چل بند پیراهن مخصوصی است که معمولاً رقاصه‌های کولی می‌پوشند، و دامن گشاد و بلند آن از پایین به بالا به رنگهای مختلف و به شمار بسیار نمودار است و بدین مناسبت در مثل هر چیز رنگارنگ و تکه تکه را به چهل بند رقاصه‌ها تشبیه می‌کنند.
دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف (ج)، ص ۲۷۷. (م)

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

سلام به نوروز، تاب مرا آماده بساز^۱

در را به روی من بگشا

قبای من از پارچه‌های رنگ به رنگ درست شده

کلاه من گم شده است

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۳- تک‌خوان:

Now rúza hāllā demdem

نوروز حالا دم‌دم

Siyā asba kojā bandam

سیا اسبه کجا بندم

Bar sare jow va gandam

بر سر جو و گندم

Vallā ke nami bandam

والله که نمی‌بندم

همخوانها:

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

حالا نوروز فرا می‌رسد

اسب سیاهم را کجا بیندم

در آنجا که جو و گندم ریخته است

سوگند به خدا که نخواهم بست

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۴- تکخوان:

Hāmidam hāmidam

حامیدم^{۳۳} حامیدم

Che bārek ti miyān

چه بارک تی میان

Bandahe khāla ti labān

بنده خال تی لبان

Bandah ti zolfa qorbān

بنده تی زلف قربان

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

همدم من، همدم من

چه قدر کمر تو باریک است

من غلام خال لبهای تو هستم

من به قربان زلفت بروم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۵- تکخوان:

Mi bibi meje keshe

می بی بی مچه کشه

Vúrshina ātasha

ورشنه آتشه

Khar kene kishmishe

خار کنه کشمشه

۳۳- حامیدم، تحریفی از همدم است که با تغییر و تبدیل و عوض کردن بعضی از حرفهای واژه همدم به دست آمده است.

Zúdtar fādan mi bakhsha

زودتر فادن می بخشه

Mi rafiqān veshna

می رفیقان وشنه

همخوانها:

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

عمّه من در آن گوشه راه می‌رود

ذغالهای آتش را بهم می‌زند

دم کشمش را از آن جدا می‌کند

سهمی مرا زودتر به من بده

دوستان من گرسنه‌اند

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۶- تک‌خوان:

In khāna kini khāna

این خانه کینی خانه

In mirza malaka khāna

این میرزا ملک خانه

Khú dowre dachi morqāna

خو دوره دچی مرغانه

Morqāna yaki gúme

مرغانه یکی گمه

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

این خانه مال چه کسی هست

این خانه مال میرزاملک است
به دور خود تخم مرغ چیده است
یکی از تخم مرغها گم شده است
نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۱۷- تک خوان:

Āqā zane yakdāna آقا زن یک دانه
Neshte dare khāna نشسته در خانه
Khū zūlfa zane shana خو زلف زنه شانه
Magar ke zamastāna مگر که زمستانه
همخوانها:

Nowrúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobārak نوروز ترا مبارک
برگردان:

همسر قشنگ و بی نظیر آقا
کنار در خانه نشسته است
موی خودش را شانه می کند
مگر حالا فصل زمستان است (که اجازه^۱ ندارد به گردش برود)

نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۱۸- تک خوان:

ya dāna dahi girme یک دانه دهی گیرمه

Do dāna dahi girme	دو دانه دهی گیرمه
Nadahi aya mirme	ندهی ایه میرمه
Kafan az tú girme	کفن از تو گیرمه
	همخوانها:
Nowrúz tarā mobāarak bi	نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobāarak	نوروز ترا مبارک
	برگردان:

اگر یک دانه به من بدهی آن را می‌گیرم

اگر دو دانه بدهی من آنها را می‌گیرم

اگر چیزی ندهی همین جا می‌میرم

و این تو هستی که هزینه کفن مرا خواهی داد

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۹- تک‌خوان:

Ti dāza duma khasha	تی داز* دُم خاشه
Ti pasar qazalbāsha	تی پسر قزلباشه
Amā rā hama bāsha	اما را همه باشه
	همخوانها:
Nowrúz tarā mobāarak bi	نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobāarak	نوروز ترا مبارک

*- داز (= داس)، کارد بزرگی است که از یک تکه آهن ساخته می‌شود. شکل آن مانند (داسغاله) باز است. یک روستایی گیلانی همواره آن را به کمرش می‌بندد و به همان صورت که داشتن یک خنجر برای ساکنان دیگر ولایات ایران لازم است برای او نیز داشتن داس واجب می‌باشد.

برگردان:

دسته داس تو از استخوان عاج است

پسر تو قزلباش است

او رئیس و فرمانده همگی ما است

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۰- تک خوان:

Khānakhā gūl ba sar

خانخاگل بی سر

Khāna sāta kola sar

خانه سته کله سر

Dowlāta man taja sar

دولت من تاج سر

Allah badeh yak pasar

الله بده یک پسر

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

صاحبخانه‌ای که گل به سرش زده است

خانه‌اش را بر بالای تپه ساخته است

او مایه خوشبختی و تاج سر من است

خداوندا پسری به او عطا فرما

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۱- تک خوان:

Ayā dokhtara neychi

ایا دختر نی چی

Felfele ti sar dachi

فلفه[†] تی سره دچی

Ti qamza marā vachi

تی غمزه مرا واچی

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

ای دختری که نی می‌نوازی

مهره‌های به رشته کشیده را روی سرت چیده‌ای

ناز و ادایت حالم را از من گرفت

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۲- تک‌خوان:

Arā shúme garzana

ارا شومه گرزنه

Āqā gúye bazana

آقا گویه بزنه

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

از این راه می‌روم خارهای گزنه آزارم می‌دهد

آقا صاحبخانه خسیس به جای اینکه به من گرسنه نانی بدهد

می‌گوید او را بزنید

و از خانه من دورش کنید

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۳- لولو (ترانه دروگران^{##})

Hālāy hālāy hā leyła

هالای، هالای، ها لیلایا

Khāndī lāy lāy yāri lāylāy

خواندی لای لای یاری لایلیایا

Hālāy hālāy shāh bāmo ba Qazvīn

هالای، هالای، شاه بامو به قزوین

Ami āqā re fādā talāye asba zin

امی آقاره فادا طلای اسب زین

Hālāy hālāy shāh bāmo piyādah

هالای، هالای شاه بامو پیاده

Alhamdo lellāh āqāya dowlāt zīāda

الحمدولله آقای دولت زیاده

Hālāy hālāy man bashom ba kúhān

هالای هالای من بشوم به کوهان

Bakhúrdam kúha nān

بخوردم کوه نان^{##}

##- کشتزارهای وسیع برنج که بر همه پهنه کناره‌های جنوبی دریای خزر گسترده است تا حد زیادی مرهون کوشش و دقت زن‌ها است. دیدن آنها در آنجا، که در گرمای تابستان سرگرم درو و یا کاشت نشای برنج هستند جالب و در عین حال مایه تأثر و اندوه است. آنان در حالی که تا کمر به طرف زمین خم شده، و تا زانو در گل و لای باطلاق فرو رفته‌اند در معرض گرمای ۳۷ درجه رثومور (درجه سانتیگراد) از طلوع صبح تا غروب آفتاب یکسره کار می‌کنند.

هر از گاهی یکی از آنان می‌رود و کوزه آبی را که زیر سایه درختی گذاشته شده است برای زنیایی که با او کار می‌کنند، می‌آورد. وقتی که پس از خوردن آب خنک می‌شوند در یک صف می‌ایستند و با هم چند قطعه سرود می‌خوانند، باز دوباره خم می‌شوند و به کار خود ادامه می‌دهند. آهنگ غمگنانه و یکنواخت این سرودها که با پژواک جنگلهای گیلان تکرار می‌شود، از دور به گوش می‌رسد و اثر مطبوعی بر ذهن می‌گذارد.

##- شاید برای خوانندگان اروپایی شگفت‌آور باشد که گفته شود طبقات مستمند گیلان و مازندران نه تنها هرگز نان نمی‌خورند، بلکه آن را غذایی ناسالم هم می‌دانند. شوهری خشمگین و عصبانی که از اهالی این سرزمین بود، در حالی که به همسرش که از خانه قهر کرده و بیرون می‌رفت می‌گفت «برو نان بخور و بمیر» که تقریباً معادل آن است که گفته شود برو خودت را دار بز.

غذای اصلی آنان برنج پخته با کمی ماهی شور به‌عنوان چاشنی است. در هر زمان از روز مطمئن باشیم که مقداری از آن را در جیب اولین کسی که ببینید خواهید یافت. چیزی شبیه این مورد را در تاریخ قدیم انگلیس پیدا می‌کنیم. مردم اکوس Ecosais، شکارچیان کوهستان، از اینکه همسایگان‌شان یعنی پیکتها Pictes با ریشخند به آنان «نان گندم خور» می‌گفتند ناراحت بودند و این لقب را برای خود نمی‌پسندیدند.

برگردان:

تاب بخور، تاب بخور، ها! لیلا
 معشوقه من، لای لای خواندی
 تاب بخور، تاب بخور، شاه به قزوین آمد
 برای اسب ارباب من زینی از طلا فرستاد
 تاب بخور، تاب بخور، شاه پیاده آمد
 خدا را شکر که ثروت ارباب من زیاد است
 تاب بخور، تاب بخور، من به کوهستان رفتم
 نان کوهنشینان را خوردم

-۲۴-

Mi tālāra pish dara i-bana tanbakú	می تالار پیش دره ای بنه تنباکو
Āqāya kashti kār kúne ba Badkú	آقای کشتی کار کنه بادکو
Rúdbār tan bare haft kharvār golmíkh	رودبار تن بره هفت خروار گل میخ
Enshā-allāh borra baba mi āqā tiq	انشاءالله برآ ببه می آقا تیغ
Reyhān reyhān garda dāna	ریحان ریحان گرد دانه
Āqāya simbar isa shāha divānkhāna	آقای سیمبر ^۱ ایسه شاه دیوانخانه
Hāllāy hāllāy úšúm kúne bāzi	هالای هالای اوشم کنه بازی
Aqāya simbar konida šhamshir bāzi	آقای سیمبر کنیده شمشیربازی
Aqāya khāna haft pellakāna	آقای خانه هفت پلکان
Ajabzīnat bkúda khān zanākāna	عجب زینت بکده خان زناکان

برگردان:

جلوی تالار من یک بوته تنباکو است
 کشتی آقای من در راه بادکوبه سفر می کند

۱- سیمبر به معنی میدان باز جهت مسابقه کشتی و دیگر کارها می باشد.

تنها در رودبار هفت خروار گل میخ دارد
 خداوند شمشیر ارباب مرا بزا بکند
 گل ریحان، گل ریحان دانه گرد
 فضای باز جلوی خانه ارباب من مانند دیوان خانه شاه محل تظلم است.
 بلد رچین سرگرم بازی است در فضای باز جلوی خانه
 در فضای باز جلوی خانه
 ارباب من شمشیربازی می‌کنند.
 خانه ارباب من هفت پله دارد
 همسران ارباب من چه خوب آن را آراسته‌اند

۲۵-

Ān yallali yallālā ,marā khūsh āye	آن یللی یلا لا مرا خوش آیه
Tarā brāra bagal khūsh āye	ترا می برار بغل خوش آید
Tālār nishṭebi naqsha debi tú	تالار ^{۳۳} نشته بی نقشه دبی تو
Abrisham gúlgúla bakhshshe debi tú	ابریشم گل گل بخشه دبی تو
Ba qúrbāne hamín bolúr dastam	به قربان همین بلور دستم
Ba yak darzan hezār naqsha dabi tú	به یک درزن هزار نقشه دبی تو

برگردان:

من از آن یللی یلا لا گفتمت خوشم می‌آید
 تو در کنار برادرم احساس آرامش می‌کنی
 در تالار نشسته بودی و داشتی نقشه‌هایی درست می‌کردی
 و دسته‌های ابریشم را میان نقشه‌ها تقسیم می‌کردی
 من فدای دستان بلورینت بشوم

۳۳- تالار، ایوان ورودی، سالن باز و گشاده‌ای در پهلوی خانه است که به ستون‌هایی چوبی تکیه دارد. جایی است که افراد خانواده در آن می‌خوابند و در روزهای گرم تابستان بیشتر ساعتها را در آن می‌گذرانند.

که با یک سوزن هزاران نقشه طرح می‌کنی

۲۶-

Tú mi kasi tú mi kas

تو می‌کاسی تو می‌کاس

...

Ākhar tarā kúsham bā shamshiro dāz

آخر ترا کشم به شمشیر و داز

...

برگردان:

تو چشم آبی منی، چشم آبی من

...

سرانجام تو را با شمشیر و داس می‌کشم

...

۲۷-

Hey lúlúy lúlú khān

هی لولوی لولوخوان، بامویه خان

Khān bāmoya ba gijār bārek miyān

خان با مویه به بچار باریک‌میان

Shomirā khabara kúdem khúrām dokhtarān

شما را خبرا کودم خرم دختران

Mi āqājāna gúyam dāsā úsān dāsā

می آقا جانہ گویم داسا اوسان داسا

Miyāne sad javān ti gardan frāzā

میان صد جوان تی گردن فرازا

Shúmā khúrām dokhtarān kanār banid nāzā

شما خرم دختران کنار بنید نازا

برگردان:

هی، کسی که آهنگ لولو را می‌خوانی

خان کمرباریک به مزرعه آمده است

دختران خوب من از این موضوع شما را باخبر ساختم

به پدرم می‌گویم که داس را بردار، داس را

میان صد جوان تو از همه سرفرازتری

شما دختران خوب دیگر ناز و عشوه نکنید

۲۸- پهلوی[#] ها

Dasmāl dabasti gúsha ba gúsha دسمال دبستی گوشه به گوشه
 Ti peer sarzamin meji mesle geishe تی پئر سرزمین مجی مثل گیشه
 Ti múyān kúnede búye banafsha تی مویان کونده بوی بنفشه
 ...
 Asala shāma māne ti nān vapekhta غسل شام مانه تی نان واپخته
 Khodā dāne delam tara begifta خدا دانه دلم ترا بگفته
 برگردان:

گوشه‌های روسریت را به هم گره زده‌ای
 و مانند عروس در ملک پدرت راه می‌روی
 موهایت بوی گل بنفشه را دارد

آنچه که تو در نان پیچیده‌ای، به موم درون غسل می‌ماند
 خدا می‌داند که دل من تو را پسند کرده است

۲۹-

Ti bāla bāzúbanda man dabastam تی باله بازوبند من دبستم^۱

#- شایان بررسی است در حالی که گیلانی‌ها به سرودهایی که در فارسی سره امروزی نوشته شده، یعنی منظومه ساخته‌شده و ترکیبی بر طبق قوانین هنری را «تصنیف» می‌گویند چرا به سرودهایی که با اصطلاحات و شیوه زبان آنها آمیخته شده نام «پهلوی» را نهاده‌اند. در مقدمه هم به این امر اشاره گردیده است.

۱- ترانه‌ای با همین مضمون در روستای ولم Valam در بخش لشت‌نشای رشت شنیده می‌شود.
 Ti bāl-o bāzúya mi bāl dabastam تی بال و بازویا می بال دبستم
 Javānam jāhelam del bar tú bastam جوانم جاهیلیم دل بر تو بستم
 Javānam jāhelam khújam gúlābi جوانم جاهیلیم خوجم گلابی

بشری، محمد، پژوهشگر

Javānam jāhelam del bar tú bastam جوانم جاهلم دل بر تو بستم
 Javānam jāhelam khújo gúlābi جوانم جاهلم خوج گلابی
 Tarā giram bagal šab ta sobābi ترا گیرم بغل شب تا سوبابی
 برگردان:

من بازوبند دستت را بسته‌ام
 جوان و بی تجربه‌ام، عاشق تو شده‌ام
 جوان و بی تجربه‌ام، امروز و گلابی من
 از شب تا صبح ترا در کنارم می‌گیرم

-۳۰-

Sare khúhān búshom man ba dele tang سر کوهان بشوم من با دل تنگ^۱
 Rize reyhān bakashtam bar sare sang ریزه ریحان بکاشتم بر سر سنگ
 Hama gúyand charā diltangi diltang همه گویند چرا دل تنگی دلتنگ
 Aziz yāra badām ākhar man az chang عزیز یاره بدام آخر من^۲ از چنگ
 برگردان:

با دلی افسرده به بالای کوهها رفتم
 روی سنگها نشای ریحان را کاشتم
 همه به من می‌گویند چرا دلتنگی، چرا؟
 برای اینکه من معشوقه عزیزم را از کف داده‌ام

۱- این ترانه در روستای بالامحله پاشاکی در سیاهکل لاهیجان به‌صورت زیر شنیده می‌شود:

Sare kúí búshobúm bā dele tang سر کویی بشو بوم با دیله تنگ
 Fúkúdam chúma arsú bar sare sang فوکودم چوم ارسو بر سر سنگ
 Hama gúyan charā diltangi diltang همه گوین چرا دیل تنگی دیل تنگ
 chotor diltang nobúm dílkhā badām chang چه‌طور دیل تنگ نبوم دیلخوا بدام چنگ
 بشری، محمد، یادشده

۲- در متن (عزیز یاره من بدام چنگ) آمده است. (م)

Safid rú āb bāmo tā pāya gardan	سفیدرو* آب بامو تا پای گردن
Marā dagardāne dar kāra bardan	مرا دگردانه در کار بردن
Mosalmānān begirid mi bāl-o gardan	مسلمانان بگیرید می بال و گردن
Manam namzad dāram natānam mardan	منم ^۱ نامزد دارم نتانم مردن ^۲

برگردان:

آب سفیدرو بالا آمد و تا پای گردنم رسیده است
 آب مرا در خود می غلطاند و دارد می برد
 مسلمانان با دستان خود بال و گردنم را بگیرید
 زیرا من هم نامزد دارم و نمی توانم تن به مرگ بدهم

Kalāqe sar siyā morvāri gardan	کلاغ سرسیاه مرواری گردن
Itā peyqām daham natāni bardan	ایتا ^۳ پیغام دهم نتانی بردن
Agar mādar baporsad hāla farzand	اگر مادر بپرسد حال فرزند
Bogú farzanda tú dar hāla mardan	بگو فرزند تو در حال مردن

برگردان: ای کلاغی که سرت سیاه و رگه سفید گردنت چون یک رشته مروارید است،

*- سفیدرود بزرگترین رود گیلان است، در واقع باید گفت که این رود دنباله قزل اوزن است که پس از پیوستن به شاهرود در ناحیه منجیل نامش به (سفیدرود) تغییر می یابد، و با همسین نام در بندر موسی چای که صیدگاه معروف ماهی خاویار است به دریای خزر می ریزد.

۱- در متن (منی mani) آورده است. (م)

۲- این ترانه را در روستای مال فجان سیاهکل چنین می خوانند:

Rukhānāy āb bāmo tā paya gardan	روخانای آب بامو تا پای گردن
Marā dagardāne natona bardan	مرا دگردانه نتونه بردن
Barāron bigirid mi bālō gardan	برارون بگیرید می باله گردن
Marā nūguzārid qaribi mardan	مرا نوگوزارید غریبی مردن

۳- در متن (اتا etā) آورده است. (م)

بشری، محمد، یاد شده

من پیغامی دارم نمی توانی ببری
اگر مادرم از حال فرزندش بپرسد
بگو که فرزند تو در حال مرگ است

۳۳-

Bahāra chi khóba sharaf nesā jān بهار - چی خوب شرف‌نسا جان

...

Kheyli vaqt ast nadidam rúy dústān خیلی وقت است ندیدم روی دوستان

Namidānam bahār ast yā zamastān نمی‌دانم بهار است یا زمستان

برگردان: شرف‌نسای عزیز می‌دانی که در فصل بهار چه چیزی خوب است

...

مدت درازی است که روی دوستانم را ندیده‌ام

نمی‌دانم که اینک در بهار هستیم و یا در فصل زمستان به سر می‌بریم

۳۴-

Kelāsorkh shavi múband danā-i کلاسرخ شوی موبند دنايي

Sa gaza khāma shalvara dana-i سه‌گز خامه شلواره دنايي

...

...

برگردان: دختر پیراهن قرمزی که به موهایت موبندزده‌ای

شلواری از سه‌گز ابریشم پوشیده‌ای

...

...

۳۵-

Kelā sorkh shevi māng pishānam کلاسرخ شوی مانگ پیشانم

Tarā namzad konam sad sāl neshanam ترا نامزدکنم صد سال نشانم

Tarā namzad konam ta vaqte nowqan ترا نامزدکنم تا وقت نوغان^۱
 Ba vaqte āvardane to zar fashānam به وقت آوردن تو زر فشانم
 برگردان:

دختر پیراهن قرمزی من، که پیشانیت مانند ماه تابان است
 تو را به نامزدی می‌گیرم و این دوران را صدسال ادامه می‌دهم
 تا موسم نوغان که ابریشم‌هایم را خواهم فروخت تو نامزد من خواهی بود
 و آنگاه که تو را به خانه‌ام می‌آورم سر راحت زر خواهم پاشاند

-۳۶

Nāzanin tú ba kúhi man ba Gilān نازنین تو به کوهی من به گیلان
 Ti pirhan chark begift mesle qaribān تی پیرهنه چرک بگفته مثل غریبان
 Ti pirhana fādan tere búshoram تی^۲ پیرهنه فادن تره بوشورم^۳
 Ba ābe zamzam-o sābuna Tehrān به آب زمزم^۴ و صابون تهران
 برگردان:

نازنینم تو در کوه به سر می‌بری و من در گیلان
 پیراهنت مثل پیراهن آدم‌های غریب چرکین شده است

۱- فصل نوغان (از ژوئن تا اوگوست) / ۱۲ خرداد تا ۱۲ مرداد) فصلی است که ابریشم خام گیلان برای فروش به بازار عرضه می‌شود. (م)

۲- در متن (پیرهنه چرک بگفته مثل غریبان) آمده است. (م)

۳- در متن (پیرهنه فدن من بوشورم) آمده است. (م)

۴- آب چاه زمزم از نظر مسلمانان مقدس و قابل احترام است.

۴- این ترانه به‌صورت زیر هم شنیده می‌شود:

Nāzaniney tú ba kúhi man ba Gilān نازنینی تو به کوهی من به گیلان
 Ti rakhta chark gire mesle qaribān تی رخته چرک گیره مثل غریبان
 Ti rakhta mara fādan tere búshoram تی رخت مرا فدن تره بوشورم
 Ba sabúna dil-o arsúya chúmān به صابون دیل و ارسوی چومان
 برگردان مصرع آخر به‌صورت زیر است:
 «من آن را با صابون دل و اشک دیدگاتم می‌شویم»
 بشری، محمد، یادشده

پیراهنت را به من بده تا آن را برایت
با آب زمزم و صابون تهران بشورم

۳۷-

Chadar gasht kúni farza kanārā چه در گشت کنی فرضه کنار
Magar gom kardah-i aziz yārā مگر گم کرده‌ای عزیز یارا
Magar pishe khodā sharmi nadāri مگر پیش خدا شرمی نداری
prishān kardah-i múye siyā rā پریشان کرده‌ای موی سیا را
برگردان:

چه قدر کنار اسکله گردش می‌کنی
مگر معشوقه عزیزت را گم کرده‌ای
آیا از خدا شرم نمی‌کنی
که موهای سیاهت را پریشان کرده‌ای

۳۸-

Shabe nesfa búshoma masjid Madina شب نصفه بشومه مسجد مدینه
Noqra bazúband bidema bāle sakina نقره بازوبند بدیمه بال سکینه^۱
Bāzúbanda fādan miyān bagiram بازوبند فادن میان بگیرم

...

برگردان:

نیمه شب به مسجد مدینه رفتم
در دست سکینه بازوبندی نقره‌ای دیدم
بازوبندت را بده تا آن را بر کمرم ببندم

...

۱- مصرع دوم در متن به صورت زیر آمده است:

«نقره بازوبند بال سکینه». (م)

Mosalmānān marā yār tāle' niye مسلمانان مرا یار طالع نیه
 Sarnaveshta khodāra chāra niye سرنوشت خدا را چاره نیه
 Dām ba kúhān beneme selhān ba daryā دام به کوهان بنمه سلحان به دریا
 Magar dāme marā qúsh tāle' niye مگر دام مرا قوش طالعی نیه
 برگردان:

مسلمانان یاری در طالع من نیست

برای آنچه خدا مقدر کرده چاره‌ای وجود ندارد
 بر سر کوهها دام نهادم و در دریا تور انداختم
 آیا در طالع من نیست که بازی را شکار کنم

Mi del tanga mi āvāz bar niāye می دل تنگه می آواز بر نیایه
 Nāmard charkha falak bar man kaj āye نامرد چرخ فلک بر من کج آیه
 Nadānam tale ast yā shire mādar ندانم طالع است یا شیر مادر
 Ke harjā dúst giram doshman bar āye که هر جا دوست گیرم دشمن بر آیه
 برگردان:

دلم تنگ است و آوازی از من بر نمی‌آید

چرخ و فلک (سرنوشت) نامرد، بر مراد من نیست
 نمی‌دانم که این گناه سرنوشت من است یا اثر شیری که از مادرم خوردم
 که هر جا دوستی می‌گیرم دشمن من می‌شود

Kelā sorkh shevi mi bāl ba ti dúsh, کلا سرخ شوی می‌بال به تی دوش
 Har vaqt tarā dinam mi khun zane jush هر وقت ترا دینم می خون زنه جوش